

تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران

دکتر فریدون وهمن

تحولات اجتماعی ایران در زمان قاجاریه، مخصوصاً اواخر قرن نوزدهم، که سرانجام منجر به نهضت مشروطیت شد، در سالهای اخیر مورد تحقیق و بررسی بسیاری از پژوهندگان ایرانی و خارجی قرار گرفته و کتابها و مقالات فراوانی در بررسی ریشه‌های دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی کشور ما در قرن نوزدهم نشر شده است.

دستیابی به منابع تازه، تاریخی و انتشار کتابهای فراوان از خاطرات رجال عهد قاجار این امکان را برای محققین فراهم آورده که در همه رشته‌ها، چه تاریخی و سیاسی باشد، چه اجتماعی و فرهنگی یا ادبی و دینی، به تألیف کتابها و مقالات بپردازند و زوایای این تحولات را حتی بر مبنای وقایع عثمانی و مصر و خاور میانه، آن روز مورد بررسی قرار دهند. اما در این تحقیقات تأثیر و نفوذ دیانت بابی و بهائی آنچنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته و جز اشاراتی کوتاه که گاهی به یک فصل می‌رسد تحقیق عمده‌ای در این زمینه صورت نپذیرفته است.

تنها کسی که در اواسط این قرن کتابی را به دیانت حضرت باب و نقش آن در تحولات اجتماعی ایران اختصاص داده ایوانف نویسنده روسی است که دیانت بابی و وقایع آن دوران را از دیدگاه مارکسیستی بررسی نموده و آن را یک نهضت انقلابی ده‌اقلین و پرولتاریا بر علیه فئودالیسم توصیف کرده است. محققین معاصر از قبیل منگل بیات، کدی و کاظمی کمی بیشتر به این وقایع پرداخته و کوشش‌هایی در نمایاندن نحوه و جوهر وقایع مهم دوران حضرت باب و ارتباط آن با تغییرات اجتماعی ایران نموده‌اند. در آثار سایر نویسندگان نیز اینجا و آنجا اشاره‌هایی گذرا و کوتاه نسبت به برخی از وقایع تاریخی که با این ظهور ارتباط دارد، مثل زندگی حضرت طاهره و وقایع

طبرسی و زنجان و غیره می‌بینیم اما ذکر این وقایع در همان حد اشاره باقی می‌ماند و بسته به شیوه تفکر دینی نویسندگان منفی و یا حداکثر بی‌طرفی می‌گیرد.^۱ از دوره حضرت اعلی که بگذریم تقریباً در آثار هیچ یک از محققین مطلبی در مورد کیفیت نفوذ و تأثیرات دیانت بهائی بر جامعه ایران نیامده است. عجب آنکه تا کنون هیچ یک از نویسندگان و محققین بهائی نیز در صدد نگارش پژوهشی مستقل در این باب برنیامده‌اند و در واقع جز چند مقاله از دو سه پژوهشگر بهائی غربی، در این زمینه چیز دیگری در دست نداریم.

هنگامی که از نهضت‌های روشنفکری و تحولات اجتماعی ایران سخن می‌گوئیم منظور بیداری ایرانیان در اواخر قرن ۱۹ تا انقلاب مشروطیت است. از نظر تاریخی و زمانی بین وقایع مهم دوره حضرت اعلی یعنی شهادت حضرتشان و سرکوبی بابیان در نیریز و طبرسی و زنجان و سپس سوء قصد به شاه و مهاجرت باقیمانده بابیان به عراق، تا شروع مقدمات انقلاب مشروطیت حدود شصت سال فاصله است و جا دارد تحقیقی اساسی در جامعه ایران در این پنجاه شصت سال به عمل آید و عواملی که روشنفکری و ترقی خواهی با خود آورد بررسی گردد.

بنده نه تاریخ‌دان هستم و نه جامعه شناس، لذا مطالبی که در این سخنرانی به استحضار خانها و آقایان محترم می‌رسد در همان حد کاری آماتوری و بیشتر روی علاقه شخصی باقی می‌ماند و نه علمی و تخصصی و باید مقدماتی بر تحقیقات آینده تلقی گردد. علت تأکیدم بر این امر توجه به این نکته است که به اعتقاد ما بهائیان هر ظهوری موجب بروز یک روح و قوه روحانی عظیمی در دنیا می‌شود و در این ظهور اعظم که به فرموده حضرت عبدالبهاء بعد از قرن‌ها و دهرها «شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع» نموده، قدرت و نفوذ و نیروی این قوه روحانی به مراتب شدیدتر و قوی‌تر است. همچنین بر اساس آیات الهیه معتقدیم که این قوه در جهان حرکت و جنبشی بوجود می‌آورد و شور و هیجانی بپا می‌نماید که موجب فروریختن نظم‌های کهنه، برهم خوردن ضوابط و سنت‌های کهن، و در عین حال خلق جهانی نو و دمیدن روح حیات در جهان مرده خواهد بود. بر مبنای همین اعتقاد آنهمه تحولی که از زمان ظهور تا کنون بطور روزافزون و حیرت‌افزا در جهان رخ داده بطور مستقیم و غیر مستقیم نتیجه آن روح قدسی الهی که زائیده این ظهور بدیع است می‌دانیم. حضرت ولی امرالله در رابطه با ظهور حضرت باب از قوای خلاقه عظیمه و «استعداد و قابلیت لازم برای تأسیس وحدت اصلیه در بین بریه و نیل عالم انسانی به رتبه بلوغ و ارتقای آن به اعلی ذروه، ترقی و کمال در عالم امکان»^۲ یاد می‌کنند.

از آنجا که این ظهور از خاک ایران برخاسته و آن سرزمین صحنه بسیاری حوادث و وقایع تاریخی بوده و به خون هزاران شهید متبرک شده، لذا به جرأت می‌توان ادعا نمود که دو دیانت بابی و بهائی که ما آنها را یک دیانت می‌دانیم نفوذ فراوانی در تحولات اجتماعی ایران، از جامعه عقب‌مانده و خواب‌زده عصر قاجار تا امروز داشته‌اند. ما به عنوان بهائی این حقیقت را به آسانی می‌پذیریم. اما در سال‌های اخیر نیش حمله برخی از محققین ایرانی و فرنگی متوجه دیانت بهائی شده و اینطور به خواننده ناآگاه القاء می‌کنند که دیانت بابی یک نهضت انقلابی بود که دیانت بهائی آن را خاموش کرد و از حرکت بازداشت، لذا بسیار ضرور است که تحلیل و بررسی علمی

دقیقی در این مسأله از نظر تاریخی و اجتماعی به عمل آید، آنچنان که همه منابع را از تاریخ امر و آیات الهی گرفته تا منابع و مأخذ بی‌شمار داخلی و خارجی که موجود است دربر گیرد و بتواند غیربهاثیان علاقمند را نیز بکار آید و منبع و مرجعی برای مطالعات بعدی محققین بشود و این نوع سوء تفاهمات را رفع نماید.

دوره قاجار که ظهور این آئین در آن صورت گرفت، عصر پریشانی و پسروی و بالاخره سقوط ایران است. افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ پایتخت صفویّه را تسخیر کردند و پس از هفتاد سال که دو دوره کوتاه و پرماجرای افشاریه و زندیه را دربر داشت رهبر ایل ترک زبان قاجار آقا محمد خان بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد. دوران او نیز با جنگ‌های طولانی در قفقاز و سایر نقاط توأم بود و در واقع تنها از زمان سلطنت فتح علی شاه اوضاع ایران تقریباً ثبات یافت. در زمان قاجاریه بنا بر سنت قبیل‌های آنان، اداره کشور در دست شاهزادگان قاجار و منسوبان به دربار قرار گرفت که هر یک به مناسبتی ادعای سلطنت نیز داشتند و حکومت مرکزی می‌بایست در راضی نگاه داشتن آنها بکوشد. سوای اینها، گروه بزرگ دیگر مآلها و روحانیون بودند که راضی نمودن آنها و همراه داشتنشان، دادن باج و ادای احترام و در برخی موارد حلقه بگوشی را برای شاهان قاجار ضروری می‌نمود. گروه دیگر ملاکین بزرگ و سران ایلات با قدرتهای بی‌حد سنتی خود بودند. با ضعف حکومت مرکزی و روی کار آمدن وزرای بی‌کفایتی چون حاج میرزا آقاسی این سه گروه یعنی دولتیان، روحانیون، مالکین و سران ایلات با دست باز به چپاول و دست‌اندازی به مال و حقوق مردم پرداختند. گرفتن رشوه در بین شاه و امرا تا مأموران دون‌پایه رواج گرفت. فساد و دروغ و تقلب بجای راستی و آزادی و درستکاری مدار کارها شد. ظلم به اقلیت‌های مذهبی مثل یهودیان و زردشتیان برای چپاول ثروت آنها باب روز شد. خرافات مذهبی و جادو جنبل جای علم و دانش و ترقی معنوی را گرفت. کارها از هم گسیخت و بی‌نظمی و بی‌حسابی از دربار محمد شاه تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور عادی گردید.

اوضاع اقتصادی ایران نیز دچار رکود شد. ورود کالاهای خارجی مخصوصاً نساجی و صنایع کارخانه‌ای که با صنایع دستی ایران از لحاظ قیمت رقابت می‌کرد نه تنها موجب تعطیل کارخانجات در مراکز صنعتی و بروز بیکاری شد بلکه در چند مورد به نابود کردن چند حرفه انجامید. آماری که از تجارت خارجی ایران در سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۷ از منابع روسی در دست است و واردات و صادرات ایران را از راه اصلی تجارتی یعنی مرز تبریز-ارض روم-استانبول نشان می‌دهد حاکی از برتری فاحش کالاهای وارداتی است. نظیر همین آمار در گزارش مأموران انگلیس آمده که نمایانگر صادرات و واردات از مرز آبی بوشهر است و باز حاکی از کاهش صادرات و روزافزونی گرفتن واردات می‌باشد.^۳ نتیجه این امر خارج شدن طلا و نقره از کشور بود که چند سالی با غنائمی که نادر شاه از هند آورده بود تأمین گردید ولی پس از آن کار به بحران اقتصادی کشید. سکه زدن بی‌رویه و ریختن پول بدون پشتوانه به بازار باعث بالا رفتن سریع قیمت‌ها شد. بطوری که در سال‌های ۱۸۴۳ تا ۱۸۶۱ تورم به ۷۰ تا ۱۵۰ درصد افزایش یافت.^۴

در همین دوره قاجار بود که دو جنگ نافرجام با روسیه، تزاری (۱۳-۱۸۰۴ و ۲۸-۱۸۲۶)

موجب از دست رفتن مناطق شمالی ایران و تمامی ناحیه قفقاز شد و به ایران خسارتی فراوان چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی تحمیل گردید.^۵ انگلستان نیز برای حفظ منافع خود در هند، در سال ۱۸۳۸ هرات را به تصرف درآورد. دو دولت بزرگ اروپائی یعنی روس و انگلیس ایران را صحنه تاخت و تاز و دسیسه‌های سیاسی خود نمودند و با دخالت‌های مداوم در امور داخلی ایران از جمله حمایت از واردات کشورهای خویش در ایران، گرفتن امتیازات اقتصادی و سیاسی مختلف که همراه با ارباب و یا دادن رشوه به شاه و نخست وزیران قاجار همراه بود، مقاصد خود را از پیش می‌بردند. داشتن تابعیت یکی از این دو کشور برای بزرگان ایران افتخاری بشمار می‌آمد و احياناً برای احراز آن حاضر به هر سازش و سرسپردگی می‌شدند. بعداً با خالی شدن خزانه کشور و هوسبازی‌های شاهان قاجار، ایران به زیر بار قرض این دو دولت رفت و این قرضه نه برای ایجاد راه و صنعت بلکه برای تأمین مخارج سفرهای تفریحی شاهان قاجار به فرنگ گرفته می‌شد. در چنین احوالی ظهور حضرت باب رخ داد و با جنبش عظیم تبلیغی که حروف حی و سایر مؤمنین آغاز نمودند ندای ایشان در سراسر ایران طنین‌انداز شد. این مبحث جای نقل تاریخ دوران حضرت باب را ندارد. آنچه از لحاظ سخن امروز ما مطرح می‌شود تأثیر این ظهور بر اوضاع اجتماعی ایران است.

در این بررسی شاید توجه به این نکته لازم باشد که متأسفانه تعالیم اجتماعی حضرت باب بخاطر کوتاهی دوران رسالتشان و وقایع سهمگینی که در ایران رخ داد نتوانست به مرحله عمل و اجرا درآید. در آثارشان توجه فراوان به تمدن و تجدّد از قبیل آشنائی با فنون و علوم غرب و تلاش در کمال‌طلبی و تشویق به آبادانی بچشم می‌خورد. حتی در مورد پاکیزگی و لطافت و نظم و ترتیب در خانه و بازار و کوی و شهر آیاتی دارند.^۶ اما متأسفانه نیروهای واپس‌گرا و عقب‌مانده‌ای که حاضر نبودند از حفره هزارساله خود سر بیرون آورده و طلوع خورشید تابان ترقی و تعالی ایران را در این ظهور ببینند مجال گسترش به این افکار ندادند و از همان ابتدا با کشتار خونین بابیان و سپس با سرکوبی و کشتار بهائیان و پراکندن شبهات و شایعات در باره این دیانت، مردم ایران را از این ندا محروم ساختند. در واقع تمام قوا و نیروی لازم برای اصلاح ایران در این ظهور بود اما فرصت بروز نیافت. بیان حضرت بهاء‌الله در کلمات فردوسیّه شاهد بر این امر است و گویای این حقیقت مهمّ که این ظهور و احکام الهی موجب ترقی و تعالی ایران و ایرانیان بود. می‌فرمایند: «اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه او ازید به بیان مسخر می‌گشت و مقام دولت و ملت هر دو مرتفع می‌شد... و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سایر ممالک متضوع می‌گشت».^۷

می‌دانیم که پس از سه واقعه مهمّ یعنی طبرسی، زنجان و نیریز و سپس شهادت حضرت اعلی در ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ و کشتار هولناک بابیان در ۱۸۵۲ در واقع جامعه عظیم بابی ایران به زیر زمین رفت و به تدریج در طی لاقلاً بیست سی سال آینده به جامعه بهائی تبدیل شد. ولی آیا می‌توان تأثیرات شگرف و عظیمی که وقایع مهمّ دوران حضرت باب بطور مرئی و نامرئی بر جامعه ایران گذارد نادیده گرفت. این تأثیرات آنقدر مهمّ است که نمی‌توان از آن چشم پوشید، خواه به اعتقاد

ما بهائیان نفوذ روح قدسی الهی باشد و یا به اعتقاد محققین غیر بهائی عوامل و بازتاب‌های اجتماعی.

از تأثیرات نامرئی این وقایع ایجاد بیداری و آگاهی عمومی در جامعه ایران دوران قاجار بود. در کشوری که اطاعت و انقیاد و بندگی بی قید و شرط در بالاترین مدارج اجتماعی تا پایین‌ترین آن امری عادی بود، نهضتی اینچنین نیرومند و روحانی چند مسأله مهم را زیر سؤال قرار داد و در برابر چند سنت پایدار قد علم کرد. اعتقاد به ظهور قائم موعود و آمدن آخرالزمان که یکی از پایه‌های اسلام مخصوصاً مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد بسر آمد و بت موهومی که در طی قرن‌ها به شکل احادیث ساختگی علماء صفویّه و قاجاریّه برای ظهور قائم ساخته شده بود به یک ضرب دست جوانی شیرازی به ظاهر در زی تجار از هم پاشیده شد. در خود مسأله قائمیت، ادعائی اینچنین عظیم و بزرگ موجب عکس‌العمل‌های شدید چه در مراجع مذهبی و دینی و چه در خانواده‌ها و بین مردم عادی گردید. شنیدن چنین ادعائی در آن عصر که گاه لرزه بر اندام شنوندگانش می‌انداخت، و روآوردن جمعی بزرگ از علماء و طلاب و دانشمندان علوم فقهی به حضرت اعلی، برای همیشه تصویری را که در جامعه دینی و غیر دینی ایران از قائم موعود وجود داشت از بین برد و برای آنان که ایمان نیاوردند لاقلاً این سؤال را پیش آورد که حقیقت قضیه قائم به چه چیز دیگری جز آنچه شاهد بودند می‌توانست تعبیر گردد. دیانت حضرت باب را می‌توان بزرگترین راه حل و پاسخگوی مشکلات گوناگون دوره قاجار دانست زیرا راه را برای همراهی دین با پیشرفت‌های اجتماعی و نهضت‌های تجدّدخواهی بطور شرعی و در چهارچوب اعتقادات مذهبی باز کرد و بهترین راه حل را برای مشکل بزرگی که شیعه اسلام با آن روبرو بوده و هست ارائه داد یعنی تطوّر ادیان و آمدن ظهورات پیاپی بدون نفی کردن دیانت قبلی. در واقع اگر علماء شیعه مخصوصاً علماء اصولی که خود را نماینده امام غائب بر روی زمین می‌دانستند به دعوت حضرت باب پاسخ مثبت می‌دادند می‌توانستند مذهب شیعه را از بن‌بستی که قرن‌ها به آن دچار بوده است نجات داده و بلافاصله آن را در مسیر ترقی و تحوّل که با مقتضیات عصر حاضر موافق است قرار دهند. اما پاسخ آنان سرکوبی و قتل عام بایبان بود. نتیجه آن شد که راه برای نفوذ و توسعه شدید افکار و عوامل صنعتی غرب که در دهه‌های آینده همه چیز را بی‌محابا و مهارگسیخته ویران کرد و زیر نفوذ گرفت هموار گشت. بدین ترتیب جامعه ایران همراه با صنعتی شدن از بسیاری اصول و پای‌بندی‌های اصیل اخلاقی و دینی دور شد. این تسلط و نفوذ مهارگسیخته منجر به حوادث اخیر ایران گردید بدون آنکه راه حلی برای آن پیدا شود. امروز نیز به شدیدترین وجه آن مشکلات در جامعه ایران حاضر است و خود را به صورت نبرد با زنان برای بکار بردن چادر، نبرد با ویدئو و آنتن ماهواره‌ای و جدا کردن جای مسافره‌های زن و مرد در اتوبوس‌ها و اقداماتی نظیر آن نمایان می‌سازد.

از جمله تحولات دیگری که دیانت حضرت باب با خود آورد زیر و رو کردن مسأله قیامت و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز بود. آئین جدید تعلیم داد که رستاخیز با ظهور حضرت باب و نسخ شریعت قبلی شروع شد. بهشت ایمان به این ظهور و دوزخ محروم بودن از آن می‌باشد و نه

افسانه‌ها و اساطیری که قرن‌ها افکار مردم را به خود مشغول داشته است.

بر اساس آثار حضرت اعلی پادشاهان بیان می‌بایست جاری‌کننده احکام بیان و پس از آن احکام دیانت من‌ظهره الله باشند. بنا بر این دیانت حضرت باب ادعائی برای کسب قدرت نداشت و اگر در آثار حضرت اعلی به مطالبی که معارضه با قدرت دولت و علماء باشد بر می‌خوریم بخاطر آن است که قدرت حاکم فاقد عدالت اجتماعی بوده و با پیشه ساختن ظلم و تجاوز و تعدی فاقد اعتبار بوده است.^۸

برای حضرت ربّ اعلی و حروف حیّ در این مسأله کوچک‌ترین تردیدی وجود نداشت که همه مردم از شاه و گدا و از علماء تا مردم عادی باید به ندای جدید ایمان بیاورند و تابع آیات نازله از قلم حضرت اعلی شوند. عکس العمل حضرت اعلی در برابر علمائی که گوش خود را بر پیام ایشان بستند، حتی به محمد شاه، شدید، حاکی از قدرت فراوان حضرتشان، و در کمال تندی است. در یکی از خطاب‌هایشان به محمد شاه قاجار که از قلعه، ماکو صادر شده شاه را به شدیدترین لحن مورد عتاب قرار داده و به او بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر از زندانی بودن من لذت می‌بری وای به حال تو زیرا بزودی مصیبت بزرگی گریبانت را خواهد گرفت. در همین خطاب به او وعده جهنم و آتش دوزخ می‌دهند.^۹ به همین کیفیت آنچه از قلمشان در مورد عالم نمائاتی که زمام امور دینی و روحانی مردم را در دست داشتند صادر شده، حاکی از فساد و تباهی آنان و عدم کفایت روحانی آن گروه می‌باشد. این بی‌اعتنائی و سلب قدرت از صاحبان زور و علماء و دولتمردان حتی در وقایع نخستین روزهای ظهور دیده می‌شود. ملا صادق خراسانی از شاگردان سید کاظم رشتی پس از ملاقات با جناب ملا حسین بشرویه‌ای در اصفهان و شنیدن مژده ظهور، خود را پس از دوازده روز پیاده‌روی به شیراز می‌رساند و در آنجا توقیعی از حضرت باب که در بوشهر تشریف داشتند توسط قدّوس دریافت می‌دارد که برود در مسجد نو نماز جماعت بگذارد و جمله «اشهد ان علیاً قبل نبیل (محمد) باب بقیة الله» را به مؤذن بدهد که همراه اذان از بالای مناره بخواند. خود جناب مقدّس مأمور می‌شود در همان مسجد آیات احسن القصص را از بالای منبر درس بگوید. بعد از پنج روز بر اثر این اذان و اعلام و تدریس مطالب احسن القصص در شهر غوغا می‌شود و حسین خان آجودان باشی حاکم شیراز جناب مقدّس را در مجلسی با حضور قریب صد نفر از بزرگان و علماء دعوت می‌نماید. در آن مجلس، که جناب مقدّس به لحاظ احترام در بالا نشستند، حاکم پس از مقدماتی، در باره مسجد نو و اذان و نماز جماعت که قبله را منزل حضرت باب قرار داده بود و تدریس ایشان از احسن القصص سؤال می‌کند و می‌پرسد شما این جمله را از کتاب احسن القصص چطور تفسیر می‌کنید که می‌گویند «یا ایها الملوك و ابناء الملوك انصرفوا عن ملك الله جميعكم...» مقدّس پاسخ می‌دهد: یعنی ای سلاطین و ابناء سلاطین، منصرف شوید از ملك الهی و تصرف نکنید در او مگر بعد از اذن صاحب آن. حسین خان می‌پرسد یعنی محمد شاه سلطنت نکند مگر به اذن این شخص؟ مقدّس می‌گوید مگر کره ارض بر هم می‌خورد اگر محمد شاه سلطنت نکند الا به اذن صاحب ملك؟ حسین خان می‌پرسد یعنی من که حاکم شیراز هستم حکومت نکنم مگر به اذن او. مقدّس پاسخ می‌دهد

بهمچنین^{۱۰} بدنبال این حرف است که حاکم فرمان می‌دهد ایشان را برهنه نموده و پانصد تازیانه می‌زنند و محاسنشان را سوزانده و همراه با جناب قدّوس و ملاّ علی اکبر اردستانی زنجیر نموده در شهر می‌گردانند. نکته جالب اینجاست که فرآشان در شهر جار می‌زده‌اند: «گناه اینها اینست که می‌گویند قائم آل محمد ظاهر شده و اینها می‌خواهند دین شما را از دستتان بگیرند.»^{۱۱} یعنی از همان روزهای اولیه ظهور اعتقاد این مؤمنین شیردل در مورد قائمیت حضرت اعلی بوده و نه چیز دیگر، و ایشان را صاحب امر و صاحب زمان و بر طبق احادیث و سنن اسلامی مالک همه چیز می‌دانسته‌اند، و نیز اینکه با ظهور جدید نظم حاکم بر کشور صلاحیت و سندیت خود را از دست داده است. می‌توانیم حدس بزینم یکی از علل بروز غوغا و اضطراب در سایر شهرهائی که مقدّس در آن وعظ می‌کرده، از جمله در یزد، تکرار همان حرفهای مسجد نو بوده است. به همین کیفیت شاید بتوان نکات عمده، مطالبی را که علماء بایی از بالای منابر سابق خود و یا در سفرهای تبلیغی از منابر شهرهای دیگر بیان می‌داشته‌اند پیدا کرد، و ما می‌دانیم مواردی که بر اثر چنین سخنانی شهر بر هم می‌خورده و غوغا برپا می‌شده کم نبوده است. در فقدان هر نوع وسائل ارتباط جمعی از قبیل روزنامه و نشریات در آن زمان، اهمیت منبر در رساندن پیام و اشاعه، مطلبی عیان است و این همان چیزی است که تقریباً در همه جا مورد استفاده رجال بایی صدر امر قرار می‌گرفته است.^{۱۲} تردیدی نیست که در پی هر غوغائی در شهری، خواه نتیجه‌اش شهادت بایی بی‌گناهی بوده و یا ضرب و زندانی نمودن او، آنچه در اذهان مردم باقی می‌مانده و اثر می‌گذاشته و دهان بدهان بیان می‌شده و محرمانه بازگو می‌گردیده بیانات و ادعاهای آن فرد بایی بوده مخصوصاً که مطالبی انقلابی و نو و بر ضدّ دستگاه ستمکار و فاسد و ملاّهای فاسدتر از حکام بیان کرده باشد.

این حرفهای تازه و آشنائی با چنین ادعاهای بزرگ و باور نکردنی را می‌توان به جرأت نخستین بذرهای روشنفکری در سرزمین ایران دانست بخصوص که با گفتن صریح و بی‌پرده، با قیام و شجاعت و حتی دادن جان توأم بوده است. درست است که در همان حدود ۱۸۴۰ در اروپا نیز نهضت‌های روشنگرائی و روشنفکری آغاز شد ولی با نبودن رادیو و روزنامه و نشریات و محدود بودن مسافرتها، دهها سال طول کشید که آن موج روشنفکری از طریق استانبول و روشنفکران ایرانی مقیم آنجا به ایران برسد. در زمان حضرت باب ایران از این لحاظ کاملاً بکر و دست نخورده بود.

از دیگر تأثیرات ظهور حضرت باب بر جامعه، ایران تغییر وضع زنان و آگاه کردن آنان به امکانات جدیدشان می‌باشد. برای آنکه تصویر روشنی از زن ایرانی در عهد قاجار بدست داده باشیم باید نگاهی به رساله «تأدیپ التّسوان» بیندازیم که توسط مؤلفی ناشناس ظاهراً در اوائل دهه ۱۸۸۰ در طهران به چاپ رسیده است. این رساله به عنوان دستور العملی برای طایفه «نِسوان» که «خدا و ائمه، طاهرین فرموده‌اند که ناقص عقلند» به چاپ رسیده و به موجب آن زن باید «فناى محض در اطاعت مرد باشد و چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید اطاعت کند و فرمان‌برداری مرد را واجب داند... و اگر فی‌المثل دستش را گرفته و به آتش اندازد آتش را

گلستان و باغ و بستان بشمارد و تخلف از فرمان مرد بقدر يك نفس كشیدن جایز نداند.»^{۱۳} در مورد رفتار زن در مقابل مرد می‌نویسد که زن باید «ابدأ سخنان تلخ نگوید... و در کلام ابدأ از مرد پیشی نگیرد و شکایت نکند... او باید که هرگز از مرد گله نکند هرچند صد ناملایم از مرد ببیند و هرگز قهر نکند هرچند صدمات کلی ببیند.»^{۱۴} بلندترین فصل این رساله، کوتاه فصل نهم در آداب خوابیدن است که به قول نویسنده «عمده، مطلب و اینهمه شرح و بسط در همین است.»

این حال و وضع بردگی و انقیاد زن ایرانی در سال ۱۸۸۰ یعنی حدود نیم قرن پس از ظهور حضرت اعلی و ظهور شخصیتی مثل طاهره، قرّة العین است. درست است که دیانت حضرت باب نتوانست تغییری اساسی در وضع اجتماعی زنان ایران بدهد و خود حضرت باب نیز قوانین خاصی که دائر بر تساوی حقوق و آزادی‌های دیگر باشد جز محدود نمودن طلاق^{۱۵} صادر نفرمودند، اما وجود طاهره، قرّة العین که حتی تا امروز از طرف زنان غیر بهائی پیشگام آزادی زنان در ایران شناخته می‌شود و اقدامات شجاعانه، او از جمله برداشتن حجاب از صورتش در اجتماع بدشت که حضرت باب آن را تأیید فرمودند، اساس و بنیاد نظرگاه‌های دیانت بابی را در مورد زن مشخص می‌دارد.^{۱۶}

به همین اهمیت باید از نقش زنان بابی در وقایع زنجان و نیریز یاد کرد. در وقایع زنجان زنان دوش بدوش مردان ابراز شجاعت نموده می‌جنگیدند. در گزارشی که ابوت کنسول انگلیس در تاریخ سی اوت ۱۸۵۰، پس از بازدید از صحنه، کارزار بابیان با قوای دولتی برای شیل وزیر مختار انگلیس در طهران فرستاده می‌نویسد: «بابی‌ها با روحی شجاعانه و قهرمانی می‌جنگند و حتی زنان که چندین نفر آنها کشته شده درگیر جنگ هستند.»^{۱۷} در همین زنجان بانوی دیگری به نام زینب جامه، مردان پوشید و با شجاعت جنگید و با نیروی ابتکار خارق العاده‌ای سرکردگی گروهی از بابیان را عهده‌دار شد.^{۱۸} در نیریز زنان بابی با تشویق مردانشان و مشارکت در جنگ، موجبات حیرت و دهشت دشمن را فراهم می‌آوردند مخصوصاً که در نبرد دوم نیریز، بخاطر شهادت کثیری از مردان در واقع تعداد زنان رزمنده بیشتر از مردان بود.

در آثاری که محققین در رابطه با انقلاب مشروطیت به نقش دیانت بابی اشاره می‌کنند، حتی مسائلی که در بالا مطرح گردید ارائه نمی‌گردد بلکه توجه مورّخین و جامعه‌شناسان به دیانت بابی بیشتر بخاطر آن است که نیم قرن بعد در جریان نهضت مشروطه بقایای بابی‌ها از جمله خطبائی مثل ملک المتکلمین و آقا جمال اصفهانی (پدر جمال‌زاده نویسنده، معروف)، و نیز چند تن از ازلی‌ها از جمله دامادهای ازل میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در این نهضت شدیداً فعال بودند، حتی آنکه میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی در برخی از آخرین نوشته‌هایشان ایمان خود را نفی کرده و کاملاً جنبه، آزادفکری غیر دینی به خود گرفته‌اند. علت عدم عنایت این محققین به دیانت بهائی همانطور که قبلاً گفته شد آن است که به زعم ایشان بهائیان چون در سیاست دخالت نمی‌کردند لذا سهمی در این نهضت روشنفکری نداشته‌اند، که به این موضوع بعداً خواهیم پرداخت.

در بررسی نهضت مشروطیت توجه محققین و نویسندگان چه ایرانی و چه خارجی فقط به چند اصل متمرکز است: اول اهمیت اسلامبول به عنوان منزلگاهی در راه تجدّد ایران در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم؛^{۱۹} دیگر زندگی و شرح احوال مردانی مثل سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، ملک خان، آخوندزاده و فعالیت‌های آنان در خارج از ایران، و سرانجام حوادثی که در خود ایران روی داد.

اینک با اشاره به برخی از آثار بهائی، باید بینیم مطالبی مثل حکومت قانون، مشورت، عدالت، و نظائر آن که روشنفکران در دوره مشروطیت مطرح می‌کردند به چه صورت در دیانت بهائی آمده است و نکته مهم‌تر آنکه این مطالب چگونه گسترش پیدا می‌کرده است.

در بررسی چگونگی گسترش افکار نو در ایران در وهله اول باید به برخی از روشنفکران ایرانی که در اواخر قرن نوزدهم در خارج از ایران در حال تبعید بسر می‌بردند اشاره کنیم. اینان دست به انتشار روزنامه‌هایی مثل صور اسرافیل و ثریا و جبل المتین و غیره در عثمانی و مصر و هند زدند که محرمانه در ایران توزیع می‌گشت. سوای آن، انتشار شب‌نامه نیز آغاز شد اما از دامنه توزیع این جراید و شب‌نامه‌ها و اینکه چه حد در روشن ساختن فکر عامه مردم تأثیر داشته‌اند چیزی نمی‌دانیم.

اما تقریباً می‌دانیم که آن زمان دیانت بهائی در سراسر ایران گسترده بود و تعداد بهائیان در حدود سال‌های ۱۹۰۰ میلادی لااقل بین پنجاه تا صد هزار نفر تخمین زده می‌شد.^{۲۰} که در یک جمعیت ۹ میلیونی عدد قابل ملاحظه‌ای است. این جمعیت فقط قشر تحصیل‌کرده، محدودی را تشکیل نمی‌داد بلکه نمایندگان از تمامی جامعه، ایران آن روز مثل دهقانان، تجّار، کارگران کارگاه‌ها، روشنفکران، ملاکین و حتی درباریان را دربر می‌گرفت و نه تنها زنان را که با حقوق مساوی در این دیانت جزء بدیهی جامعه بودند شامل می‌شد بلکه افرادی را از اقلیت‌های یهودی و زردشتی نیز دربر می‌گرفت. بنا بر این به جرأت می‌توان ادعا کرد که بر خلاف روزنامه‌های وارداتی از خارج و شب‌نامه‌ها، آثار بهائی یکی هم بخاطر تقدس خود از دامنه نشر وسیعی برخوردار بوده است. وقتی که الواح مبارکه توسط قاصد یا مسافری به ایران ارسال می‌شده بلافاصله همگی بهائیان نسخه‌ای از آن را خواستار شده و به وسائل گوناگون به دست یکدیگر می‌رساندند. این الواح را می‌شد تا همین چند دهه، اخیر حتی در دورافتاده‌ترین دهات بهائی‌نشین ایران به صورت دست نوشته پیدا کرد. سوای آن می‌دانیم که الواح مبارک در جمع بهائیان به کرات و مرات تلاوت می‌شد و حتی از حفظ می‌گردید. یک میسیونر مسیحی در سال ۱۸۷۴ در اصفهان مجموعه‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله به صورت جلد شده دیده است که شامل الواح ملوک و سلاطین بوده و می‌نویسد: «این تازه‌ترین انجیل بابی‌هاست» و بعد اضافه می‌کند که «مذهب بابی که تعداد پیروانش در ایران رو به تزاید است اکنون بهائی نامیده می‌شود.»^{۲۱} بعدها کتاب‌های بهائی توسط تجّار خانواده افغان که در بمبئی اقامت داشتند چاپ می‌شد و مرتباً به ایران ارسال می‌گشت.

اینک که به کیفیت گسترش وسیع مطالب الواح مبارکه آشنا شدیم باید با گذری بسیار کوتاه به برخی از آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء بینیم که در آن زمان آثار بهائی چه مبانی و

اصولی را در بین افراد بهائی ترویج می نمود و خواست این دین چه بود. بخاطر وسعت تعداد این آثار شاید بهتر باشد در اینجا فقط به الواح ملوک که خطابهای عمومی حضرت بهاء الله را به پادشاهان و زمامداران آن زمان دربر دارد بپردازیم.

حضرت بهاء الله از همان دوران ادرنه ارسال خطابهایی را به سلاطین آغاز فرمودند. از جمله به سلطان عثمانی عبدالعزیز بیانی به این مضمون می فرمایند که دور خود وزرائی که دنبال هوسهای فاسد خود می روند جمع نکن و منافع مردم را فدای منافع وزرایت مگردان. بعد می فرمایند: وزرای عادل و مؤمن انتخاب کن، «ثم شاورهم فی الامور و خذ احسنها»،^{۲۲} در کارها با آنها مشورت کن و بهترین رأی را انتخاب نما. «شاورهم» که هم ریشه با مشورت و شورا است ممکن است به نظر کلمه، عادی و معمولی بیاید ولی حتی ترکهای جوان که خواهان اصلاحات پارلمانی بودند کلمه، مشورت را بکار می بردند که از عربی به زبان ترکی وارد شده است.^{۲۳} پس از عزیمت حضرت بهاء الله از ادرنه به عکا لحن الواح حضرتشان صورت دیگری به خود گرفت. با خطابهای شدید در طی دو لوح خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی ضمن بیان مراتب ظلم او، سرنگون شدن او را وعده می دهند: «سوف يأخذكم بقهر من عنده و يظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم.»^{۲۴} (بزودی قهر و تندی از جانب خدا شما را می گیرد و بین شما فساد نمودار می شود و در کشورهایتان اختلاف و تشتت رو می آورد.) و در لوح فؤاد که با اشاره به فؤاد پاشا وزیر امور خارجه، عثمانی که در سرگونی حضرت بهاء الله در تمام مراحل از بغداد به بعد دست داشت می فرمایند: «سوف نعلز الّذی (عالی پاشا) کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار.» (بزودی کسی که مثل فؤاد پاشا بود (عالی پاشا صدر اعظم) عزل می شود و بعد نوبت امیری که در کشور حکومت می کند (سلطان عبدالعزیز) می رسد.)^{۲۵}

تاریخ معلوم نمی دارد که این الواح تا چه حد به دست صاحبانش رسیده و یا ترجمه شده و مورد توجه قرار گرفته است. آنچه از لحاظ بحث ما مهم است انتشار سریع آنها در بین احباء ایران و آگاه شدن بهائیان به این حقیقت است که چگونه مظهر ظهور الهی در مقابل ظلم ایستادگی می فرماید و هیچ بیم و هراسی از سلطان مقتدری مثل عبدالعزیز و یا وزرای او که در کمال قدرت هستند نشان نمی دهد، و یا در همان حال که در حبس آنان و اسیر دست ظلم است، سرنگون شدن و پریشانی روزگارشان را وعده داده، سوی آن اساس و طرحهای تازه‌ای برای اداره، کشورها ارائه می فرماید.

در سایر الواح که به افتخار ملوک و سلاطین نازل شد، حضرت بهاء الله پنج مطلب مهم را یادآوری فرموده‌اند: یکی مقام خودشان به عنوان موعود همه ادیان، دوم تمجید از حکومت پارلمانی بطوری که در لوح ملکه ویکتوریا می بینیم، سوم توجه فراوان به حال فقرا و درماندگان و اینکه دولت‌ها باید به وضع آنها برسند، چهارم نیاز به ایجاد صلح عمومی که حتی تأکید می فرمایند که اگر صلح اکبر را نمی توانید برپا کنید لااقل به صلح اصغر بپردازید و پنجم داشتن يك دولت جهانی بطوری که مخارج جنگ کمتر شده در نتیجه مالیاتهای کمرشکن بر مردم محروم تحصیل نگردد، زیرا این فشارها و مالیاتها را ظلم بزرگی تلقی می فرمایند. در واقع مجموع این

پنج بحث را در لوح ملکه، ویکتوریا ملاحظه می‌کنیم. در این لوح می‌فرمایند: «و سمعنا اَنك اودعت زمام المشاورة بايادی الجمهور.»^{۲۶} (شنیده‌ایم که کار مشورت در امور را به دست نمایندگان مردم داده‌ای.) کلمه «جمهور» که حضرت ولی‌امرالله آن را در ترجمه انگلیسی معادل «نمایندگان مردم» ترجمه فرموده‌اند درست همان معنای لغت در قرن نوزدهم است. زیرا در زبان سیاسی پایان قرن نوزدهم کلمه «جمهور» هم معنای دموکراسی، و هم معنای جمهوری می‌دهد و اینجا کلمه، مزبور همان است که امروزه دموکراسی می‌نامیم و گویای شرکت جمهور مردم در سرنوشت خودشان می‌باشد. در همان لوح حضرت بهاء‌الله وظائف اصحاب مجلس را که همان پارلمان باشد ذکر می‌فرمایند. در واقع با آنکه آن موقع در عثمانی و مصر و ایران نهضت‌هایی برای مبارزه با سلاطین ایران و عثمانی فعالیت می‌کرد و نظریاتی برای اصلاح امور ارائه می‌گردید، بیان حضرت بهاء‌الله در تمجید از پارلمان و بیان وظایف آن مجلس و توجه فراوان و بی‌نهایتشان را به فقرا و ضعفا باید بسیار پیشروتر از بقیه دانست.

روی کار آمدن حکومت جمهوری در فرانسه در سال ۱۸۷۱، مسأله، سلطنت مشروطه را در محافل روشنفکری خاور میانه زیر سؤال قرار داد. حضرت بهاء‌الله در لوح بشارت در مورد سلطنت مشروطه و جمهوری می‌فرمایند: «اگرچه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی، دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند و اگر مدبرین این دو را جمع نمایند اجرشان عندالله عظیم است.»^{۲۷} باید توجه داشت که حضرت بهاء‌الله جمهوریت را بخاطر آنکه نفعش به همه می‌رسد تمجید فرموده‌اند ولی چون آن را فاقد شوکت سلطنت، آیتی از آیات الهی، یعنی رابطه، وحدت ملی می‌دانند لذا توصیه می‌فرمایند که اندیشمندان چیزی مابین این دو رژیم بیابند. از آنجا که در آن زمان در خاور میانه هیچ سازمانی که خواستار جمهوریت باشد وجود نداشت لذا این بیان موافق نظریات بیشتر اصلاح‌طلبان لیبرال آن موقع عثمانی است که خواهان نوعی پادشاهی مشروطه بودند.^{۲۸}

م احتمالاً چند سالی بعد از سال ۱۸۷۳ نسخ کتاب مستطاب اقدس به ایران فرستاده شد و در آن وعود الهی برای آینده سیاسی ایران لحن دیگری به خود گرفت. حضرت بهاء‌الله خطاب به ارض طا پایتخت ایران که در واقع خطاب به خود کشور است می‌فرمایند: «سوف ینقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور من الناس.»^{۲۹} (بزودی امور در تو منقلب می‌شود و بر تو مردم حکومت خواهند کرد.) باید در عالم تخیل به ایران یک قرن پیش رفت و حالت و شور بهائیان را از زیارت این کتاب مقدس که مژده، جانبخش عدالت و رهایی از سلطنت مستبدین قاجار با خود داشت به چشم دید که چگونه در گفتگو با غیر بهائیان با اشتیاق فراوان این بشارت بزرگ را در آن محیط خفقان بیان می‌کردند.

در سال ۱۸۹۱-۲ واقعه مهم سیاسی در ایران همانا شورش تنباکو بود که شاه و اطرافیانش با گرفتن رشوه‌های کلان، امتیاز کشت و فروش و توزیع تنباکو را به شخصی انگلیسی به نام تالبوت داده بودند. این موضوع اعتراض شدید مردم را برانگیخت و سرانجام منجر به صدور فتوای معروف آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو گردید. این تحریم آنچنان مؤثر

افتاد که حتی در دربار شاه کسی جرأت کشیدن قلیان نکرد. در نتیجه امتیازنامه لغو شد.^{۳۰} در شامگاه حیات خود یعنی در سال ۱۸۹۱ حضرت بهاء‌الله لوح دنیا را صادر فرمودند. مندرجات این لوح در واقع بیانگر پایگاه‌های دیانت بهائی در مقابل اوضاع ایران در آن ایام است. در این لوح حضرت بهاء‌الله در چند مورد به عظمت و بزرگی ایران در قبل اشاره می‌فرماید: «ای اصحاب ایران، شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده...» و در جای دیگر با حسرتی غیر قابل وصف می‌فرماید: «آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست‌تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند.» نکته، دیگر تأسف بر ادامه، حکومت ظلم است: «امروز ناله، عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیره، ستم عالم و ام را احاطه نموده...» سپس به مطلبی که حدود بیست سال پیش در کتاب اقدس نازل شده بود اشاره می‌فرماید: «... در کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیانست. ظالم‌های عالم حقوق ام را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوت به مشتتهای نفوس خود مشغول بوده و هستند...» سپس «آنچه را که اصفاء آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است» به این ترتیب بیان می‌فرماید: «از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب.» سپس توصیه می‌فرماید که پادشاه و علما و امرا در محلی جمع شوند و با مشورت «آنچه را سبب و علت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند.» و بار دیگر به مندرجات کتاب مستطاب اقدس و سایر الواح در مورد وظایف سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل اشاره فرموده و سیستم حکومت انگلیس را که هم به اصول مشورت و هم به اصول سلطنت مزین است به نظر مناسب تشخیص می‌دهند. سوای آن بار دیگر به اهمیّت صلح اکبر، ایجاد زبان مشترک بین المللی، ایجاد اسبابی که سبب محبت و اتحاد باشد، لزوم تعلیم و تربیت برای اطفال چه دختر و چه پسر، لزوم اینکه زنان و مردان بطور مساوی از اختراعات و علم زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند اشاره فرموده و سپس به نکته مهم دیگر ایران آن روز که پیامدش بحران تنباکو بود اشاره می‌فرماید و آن مسأله، زراعت است که می‌فرماید «دارای مقام اول است» و آرزو می‌فرماید که پادشاه «توجهی به این امر عظیم خطیر فرماید.» در تمام موارد بهائیان را به صلح و سلام و درستی و پاکی تشویق می‌فرماید و از نزاع و جدال بر حذر می‌دارند. البته این فقط بخش کوچکی از مندرجات لوح دنیا است که مربوط به گفتگوی امروز ما می‌شود.^{۳۱}

یک سال پس از ارسال این لوح به ایران، روزنامه، منچستر گاردین چاپ انگلستان در شماره بیستم آوریل ۱۸۹۲ خود ترجمه، بیان‌نامه، نهضت آزادی ایران را درج کرده که بنا به عقیده نیکی کدی نویسنده، کتاب «اعتراض بر قرارداد تنباکو» زیر نفوذ انشاء و عقاید ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی نوشته شده است.^{۳۲} در این بیان‌نامه به همان شدت از وجود ظلم و جور و فساد در ایران سخن رفته که حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا اشاره فرموده‌اند. سوای آن، آنچه اینان خواسته‌اند تنفیذ قوانین شریعت است و نه قوانین اروپائی که بنا بر اعتقاد نویسندگان علیرغم نکات خوب آن با روح و فکر ایرانی مناسبتی ندارد. از دول خارجی خواسته‌اند که در امور

ایران دخالت کرده شاه را مجبور به ایجاد اصلاحات نمایند و تأکید کرده‌اند که ما برای پیشبرد این افکار مقدّس نه به زور معتقدیم و نه به انقلاب.

از موارد تشابه این بیانیه با لوح دنیا یکی هم نفی زور و انقلاب است. سوای آن می‌بینیم که نظریات حضرت بهاء‌الله برای اصلاحات ایران بسیار تندروتر است. حضرت بهاء‌الله بار دیگر مسأله مجلس شوری و ایجاد مجلس شوری بر سبک پارلمان انگلستان را مطرح فرموده‌اند، حال آنکه نهضت آزادی خواهان اجرای حکومت اسلامی شریعت هستند. حضرت بهاء‌الله گذشته، پر شکوه ایران را به عنوان مثال و نمونه‌ای برای آینده، این کشور مطرح نموده‌اند و خواهان تشکیل شورائی مرکب از دربار و علماء و بزرگان کشور برای مشورت در امور و حلّ مسائل هستند، اما نهضت آزادی از دخالت دول خارجی برای مجبور کردن شاه به اصلاحات سخن می‌گویند. سوای آن اصلاحات اساسی و عمقی بکلی در این اعلامیه ندیده گرفته شده ولی در لوح دنیا از اهمیت دادن به کشاورزی یا تعلیم و تربیت عمومی و تساوی حقوق زنان و مردان و حتی ایجاد صلح اکبر سخن رفته است.^{۳۳}

تنها در سال ۱۸۹۲ بود که میرزا ملکم خان که در آن وقت به اتهام فساد کنار گذارده شده بود در روزنامه خود به نام «قانون» که در لندن نشر می‌شد تقاضای تشکیل مجلس را کرد. مورّخین این مطلب را سرفصلی در مجاهدات اصلاح‌طلبان ایران می‌دانند،^{۳۴} اما حضرت بهاء‌الله آن خواسته‌ها را از سال ۱۸۶۸ یعنی یک ربع قرن قبل مطرح و در لوح دنیا تأکید فرموده بودند.^{۳۵}

حضرت بهاء‌الله در واقع با این بیانات و سایر الواح، جامعه بهائی ایران را نه تنها با افکار سیاسی آن روز که در عثمانی و محافل روشنفکری رایج بود آشنا ساختند بلکه از لحاظ نوید حکومت مردم بر مردم از همه اصلاح‌طلبان پیشی بسته بودند. تنها نویسنده نزدیک به عقاید ایشان شاید فتح علی آخوندزاده باشد که در آن موقع در تفلیس زندگی می‌کرد و دشمن دین مخصوصاً اسلام و آخوندها بود.

اما آثار حضرت بهاء‌الله که به ایران ارسال می‌شد فقط مصروف به مسأله حکومت و دولت نبود. محتوای الواح ایشان تأکید بر حقوق زنان، اهمیت تعلیم و تربیت، تعدیل معیشت، لزوم رعایت نظافت ظاهره و بهداشت، از همه مهم‌تر بلند کردن ندای همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بود. در ایران عقب مانده عصر قاجار که طبقات حاکمه از ارباب و ملأ و درباری حتی برای دیگران قائل نبودند، جامعه بهائی از طریق این آثار با افکار نو و مترقی آشنا و تبدیل به جامعه‌ای پیشرفته، آگاه، و روشنفکر گردید. در چنین جامعه‌ای که روز به روز تعداد اعضای آن افزایش می‌یافت مسلمان و یهودی و زردشتی و نیز مردمی از همه طبقات گرد آمده و جان و مال خود را برای پیشرفت این عقاید نثار می‌نمودند.

برای آنکه خلاصه و فشرده برنامه دیانت بهائی را در باره اصلاحات ایران بیان کنیم هیچ سندی را بهتر از رساله مدنیّه نمی‌توانیم ارائه نمائیم. رساله مدنیّه را حضرت عبدالبهاء به اشاره حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۷۵ میلادی مرقوم فرموده‌اند که بلافاصله نسخ خطی آن به ایران ارسال گردید. در سال ۱۸۸۲ این کتاب در بمبئی به چاپ رسید و پس از آن دامنه نشر آن وسعت

گرفت. در اهمیت این کتاب در زمان خود همین بس که گفته شود پس از کتاب مستطاب ایقان این دومین کتابی بود که از طرف بهائیان چاپ و منتشر می‌شد. این کتاب بدون ذکر نام مؤلف نشر یافت. یکی به این دلیل که اگر به نام حضرت عبدالبهاء منتشر می‌شد بلافاصله مهر ضاله می‌خورد و کسی جرأت نمی‌کرد آن را در دست بگیرد. و دلیل دیگر را حضرت عبدالبهاء در مقدمه اینطور توضیح فرموده‌اند که چون حالا قصد سلطان بر ایجاد اصلاحات است لذا این موارد بدون ذکر نام مؤلف پیشنهاد می‌شود تا ثابت شود که از مطرح کردن آنها چیزی جز قصد خیر در میان نیست.

می‌توان گفت که این رساله خوانندگان زیادی در بین قشرهای مختلف مردم داشته است و بهائیان نسخه‌های آن را در اختیار علاقمندان قرار می‌داده‌اند. اما از وقتی که هویت مؤلف آن معلوم گردید این رساله بکلی نادیده گرفته شد و متأسفانه در هیچ یک از کتابها و نشریاتی که در باره نهضت‌های روشنفکری ایران در دوره قاجار منتشر می‌گردد نام و نشانی از آن دیده نمی‌شود. باید دانست که آن موقع نگاشتن چنین رساله‌هایی در اجتماع ایران و عثمانی امری متداول بود و مؤلفین با امضاهای مستعار و یا بدون امضاء به صورت بیانیّه یا خوابنامه و غیره مسأله اصلاحات و ایجاد تحول اجتماعی را چه در عثمانی و چه در ایران مورد بحث قرار می‌دادند.^{۳۶}

حضرت عبدالبهاء اشاره‌ای در مورد اصلاحاتی که در اواخر آن ایام از طرف شاه صورت گرفته می‌فرمایند که مربوط به صدارت مشیرالدوله در سالهای ۷۲-۱۸۷۱ می‌شود. برای درک بهتر رساله، مدنیّه اشاره، مختصری به اصلاحات مشیرالدوله ضروری است. وی سالها سفیر ایران در عثمانی بود و به خوبی با افکار ترقی‌خواهانه و پیشرو روشنفکران آنجا و ایرانیان تبعیدی آشنائی داشت. پس از رسیدن به مقام صدارت عظمی اصلاحاتی البته با اشکال، در زمینه‌های قضائی، ارتش، مالی، حقوق فردی و مبارزه با رشوه آغاز کرد ولی بنا به عواملی کار او ناتمام ماند. شاید یک اشتباه او در این بود که برای بیرون آوردن ایران از رکود اقتصادی به دادن امتیازهای فراوان به کمپانی‌های خارجی پرداخت و این امر با نارضایتی عمومی روبرو شد. مشکل بزرگ دیگر این بود که جامعه ایران، جامعه عقب مانده‌ای که اکثریت آن را مردم بی‌سواد تشکیل می‌دادند کشش بار آن تحولات و جذب آن را نداشت. سرانجام شاه او را خلع کرد و به وزارت امور خارجه گمارد.^{۳۷}

بطور خلاصه مندرجات رساله، مدنیّه را می‌توان در سرفصل‌های زیر بیان نمود:^{۳۸}

بسط تعلیم و تربیت در سراسر کشور، دادن انتظام به قوه قضائی کشور، ترویج هنر و علوم، ترویج صنایع و تکنولوژی و کشاورزی، ازدیاد ارتباط تجارتي با خارج از کشور، تأمین و تضمین حقوق فردی و حق مالکیت همراه با تساوی افراد در مقابل قانون، محدود نمودن قدرت مطلقه، حکام ولایات و نظارت در امور آنان، ریشه کن نمودن رشوه و فساد، اصلاحات در ارتش با تهیّه سلاح‌های کافی و آموزش نظامی، ایجاد مجالس مشورت با انتخاب مردم.^{۳۹} اغلب این نکات در رساله‌ها و بیانیّه‌هایی که قبلاً از طرف اصلاح‌طلبان منتشر شده بود آمده است. اما راه‌های پیشنهادی متفاوت است.

رساله، مدنیّه به دو مطلب مهمّ تکیه می‌کند که تازگی دارد: یکی نگاه تازه‌ای است به دین. بر اساس این رساله دین بزرگترین عامل در برانگیختن عامّه، مردم به سیر بسوی پیشرفت، و صرف نظر کردن از منافع خود بخاطر منافع عموم است. پیشرفت تمدن بستگی به اتحاد بین افراد دارد و این اتحاد با دین بدست می‌آید. حضرت عبدالبهاء سپس بین خرافات و موهومات با دین واقعی فرق می‌نهند و مدلل می‌سازند که اسلام با ترقی و روشنفکری منافاتی ندارد و در اسلام، هم ایجاد مجالس شوری، و هم اخذ علوم و صنایع از دیگران جایز و شدنی است. نکته، دیگر اهمّیت تعلیم و تربیت و روشن نمودن اذهان مردم است. بر اساس مندرجات رساله، مدنیّه تعلیم و تربیت مهم‌ترین مطلبی است که باید مورد توجه قرار گیرد زیرا فقدان آن مانع ایجاد عدالت و اصلاحات در جامعه می‌شود. باید در سراسر کشور و حتی در دهات و قراء مدارس برپا گردد و تحصیلات اجباری شود زیرا این دو عامل یعنی ایمان روحانی و تعلیم و تربیت، جامعه را از خاک ذلت به آسمان عزّت خواهد رساند.

برای دریافتن تفاوت راههائی که برای اصلاح پیشنهاد شده شاید نگاه سریعی به نظریّات سایر اصلاح‌طلبان لازم باشد.

از مشهورترین این اصلاح‌طلبان می‌توان چند تن را نام برد: میرزا ملکم خان (۱۸۲۳-۱۹۰۸) که اصولاً ارمنی بود، بعد اسلام آورد و سالها سفیر ایران در ممالک خارج بود و ترتیب سفر پادشاهان قاجار را به اروپا می‌داد و گاهی واسطه، عقد قراردادهای امتیازات بود. تذکره ملکم وارد کردن بدون قید و شرط تکنولوژی اروپائی بود و آن را منافی اسلام نمی‌دانست. ملکم خود به اسلام تظاهر می‌کرد اما اعتقاد چندانی به دین و مذهب نداشت. هم او بود که نخستین رساله را، بدون ذکر اسم مؤلف، به نام رساله غیبی منتشر ساخت (حدود سال ۱۸۶۰). شخصیت دیگر آخوندزاده بود (۱۸۱۲-۱۸۷۸) که در تفلیس زندگی می‌کرد و با نگارش نمایشنامه و داستان و خوابنامه و غیره افکار روشنفکرانه، خود را در ایران منتشر می‌ساخت. وی معتقد بود که باید یکباره اسلام را کنار گذاشت زیرا آن را سدّ تمدن می‌دانست و چون می‌دانست که دست آخوندها در تفلیس به او نمی‌رسد این مطلب را در رسالات و نوشته‌های خود علناً ابراز می‌کرد. دیگر سید جمال الدین اسدآبادی (۱۸۲۸-۱۸۹۷) بود که فکر اتحاد تمام ممالک اسلامی و ایجاد به اصطلاح پان اسلامیسیم را ترویج می‌کرد و آن را نیروئی برای مبارزه بر ضد نفوذ ممالک غربی می‌دانست.^{۴۰} اما رساله، مدنیّه برای آغاز اصلاحات ایران راه حلّی عمقی و ریشه‌ای پیشنهاد می‌کرد که نخست دست‌یازی به روحانیت و اخلاق واقعی اجتماعی ناشی از تطابق دین با عقل است، و دوم لزوم تعلیم و تربیت. راههائی که حتی امروز برای هر کشوری اعم از پیشرفته یا عقب‌مانده بهترین راه برای دستاوردهای اجتماعی است. اگر جامعه‌ای از لحاظ معنوی و علمی آماده، جذب این اصلاحات و تطبیق خود با آنها نباشد باید از هر نوع اصلاحی چشم پوشید. در همان زمان که در ایران اصلاحات مشیرالدوله با شکست روبرو شد، اصلاحات مدحت پاشا در ترکیه، عثمانی و خیرالدین پاشا در تونس نیز به شکست گرائید زیرا کمابیش با همان مشکلات بزرگ اجتماعی ایران روبرو بود.

در رساله، مدنیّه يك حالت میهن‌پرستی و افتخار به گذشته، شکوهمند ایران به چشم می‌خورد، استعداد ذاتی مردم ایران، خوش آب و هوایی و طبیعت زیبای ایران تأکید می‌گردد^{۴۱} و حضرت عبدالبهاء آن گذشته، پرشکوه را با امروز که ایران در نکبت و بدبختی است مقایسه می‌فرمایند. ناگفته پیداست که ایشان در این اثر بطور غیر مستقیم به ظهور جدید مژده داده و به لزوم حضور نیروی سرشار چنین ظهوری برای اصلاحات اشاره می‌فرمایند. از جمله آنجا که می‌نویسند: «ای اهل ایران، چشم را بکشائید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدس گشته به حقیقت امور پی برید... نسائم ربیع حقیقی می‌وزد، چون اشجار بوستان به شکوفه و ازهار مزین گردید، و ابر بهاری در فیضان، چون روضه خلد سرسبز و خرم شوید. ستاره، صبحگاهی درخشید، در مسلك مستقیم درآئید. بحر عزّت در موج، بر شاطئ اقبال و اقدام بشتابید. معین حیات طیبه در جوش، در بادیه تشنگی پژمرده نیاسائید...»^{۴۲}

نکته دیگری که جا دارد مورد بررسی قرار گیرد رابطه، اصلاح‌طلبان و روشنفکران ایران و عثمانی با دیانت بهائی است. اما پیش از ورود به این بحث نظر کوتاهی به چگونگی فعالیت روشنفکران شرق ضروری است. در آن سالها يك موج روشنفکری و کشش بسوی افکار و اندیشه‌های تجدیدطلبانه محافل تحصیل‌کرده و متجدد ایران و عثمانی و مصر را فرا گرفته بود، و وقتی می‌گوئیم عثمانی بدیهی است تمامی امپراطوری عثمانی آن روز را در نظر می‌گیریم. در مصر جمال‌الدین اسدآبادی گروهی از روشنفکران از جمله محمد عبده و سعد زقلول را دور خود جمع کرده بود. این گروه روزنامه‌های پر نفوذی مثل مصر و التجاره نشر می‌دادند که به همه جا فرستاده می‌شد. در تونس شخصی به نام خیرالدین پاشا رهبری روشنفکران را داشت، و در خود عثمانی دولتمردانی مثل عالی پاشا (۷۱-۱۸۱۵)، فؤاد پاشا (۶۹-۱۸۱۵) و مدحت پاشا رفرم‌هائی که مهم‌ترین آن تنظیمات نامیده می‌شد آغاز کردند.^{۴۳} در همان زمان در عثمانی گروه‌های روشنفکران تشکیل شد که اصلاحات اجرا شده از طرف زمامداران را کافی ندانسته و عالی پاشا و فؤاد پاشا را بخاطر حکومت استبدادی و رفتن زیر بار توقعات دول خارجی انتقاد می‌کردند و این همان موقعی است که حضرت بهاء‌الله در آثار خود خیلی از سایر اصلاح‌طلبان جلوتر رفته و تشکیل شورای وزیران و پارلمان را بر سبک انگلستان پیشنهاد می‌فرمودند.^{۴۴} جمعی از روشنفکران عثمانی و مصر روزنامه‌ای به نام «مخبر» در لندن منتشر کردند که از اواسط ۱۸۶۷ بطور آشکار خواستار تشکیل مجمعی از نمایندگان مردم و کوتاه کردن دست اجانب از دخالت در کارهای کشور و ایجاد اصلاحات بر اساس اصول ملی عثمانی و اسلامی شد. يك سال بعد نامق کمال، روشنفکر دیگر عثمانی روزنامه، تازه‌ای منتشر ساخت. این روزنامه‌ها از لندن به عثمانی و گاهی ایران برده می‌شد و طبعاً روشنفکرانی مثل ملکم خان و حتی مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی با مندرجات آن آشنا بوده‌اند.^{۴۵}

اینکه که مختصری با این گونه فعالیت‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبانه در آن منطقه آشنا شدیم لازم است به روابط این افراد با دیانت بهائی بپردازیم. اگرچه نمودار ساختن میزان نفوذ عقیده يك

گروه بر دیگری بسیار مشکل است و در حدّ این سخنرانی نیست ولی شاید ارائه طرح روابط این افراد با دیانت بهائی و هیاکل مقدّسه میزانی برای نحوه این ارتباطات بدست بدهد.

در سال ۱۸۶۶ عالی پاشا که آن موقع وزیر امور خارجه عثمانی بود با سفیر اطریش در مورد حضرت بهاء الله که آن موقع در ادرنه تشریف داشتند سخن گفت و حضرتشان را اینطور توصیف نمود: «مردی بسیار متشخص با رفتاری نمونه، دارای اعتدال فراوان و شخصیتی والا و باوقار»^{۴۶}. طبعاً عالی پاشا و سایر سران عثمانی از مفاد الواح و آثار بهائی اطلاع داشته‌اند.

در سال ۱۸۷۳ سلطان عثمانی چند تن از سران نهضت ترکان جوان را به نقاط دوردست تبعید کرد. از آن جمله نامق کمال را به قبرس فرستاد، ابوضیاء توفیق به جزیره رودوز نوری بیگ و حقی افندی به عکا. تردیدی نیست که در آن شهر کوچک این دو نفر اخیر با احباء در تماس آمده و از افکار و عقاید یکدیگر مطلع شده‌اند. ابوضیاء توفیق به خوبی با امر مبارک و سرگونی حضرت بهاء الله آشنائی داشته و در یکی از آثارش از وضع مشقتّ بار زندانیان بهائی که به عکا تبعید می‌شده‌اند یاد کرده و در مورد اقامت خود در رودوز می‌نویسد: «نخستین پیغام را از دوستان تبعیدیم در عکا به لطف شخصی بابی (البته بهائی) به نام بهاء الدین دریافت کردم که لطف و نیکی او همه را فرا گرفته است»^{۴۷}. ما می‌دانیم بهاء الدین لقبی است که غیر بهائیان عثمانی بخاطر آشنا بودن با آن حضرت بهاء الله را به آن نام می‌شناخته‌اند.

نامق کمال که به قبرس تبعید گردید طبعاً بیشتر با ازلی‌ها تماس داشت، اما با جناب مشکین قلم از بهائیان، که در آنجا تبعید بود دوست شد بطوری که در ۱۸۷۶ در بازگشت از تبعید به استانبول مجبور شد شایعه بابی بودن یا بهائی بودن خود را تکذیب کند. وی مکاتبات مفصل و مستمر با حضرت عبدالبهاء داشت. بعدها که فشار دولت عثمانی بر بهائیان سخت‌تر شد و هیأت مفتشین به عکا روانه گردید نامه‌های او به حضرت عبدالبهاء سوزانده شد ولی بعید نیست که نامه‌های حضرتشان خطاب به او هنوز در دست ورثه، نامق کمال باقی باشد^{۴۸}.

روابط دو تن دیگر که به عکا تبعید شده بودند یعنی نوری بیگ و حقی افندی طبعاً بخاطر حسّ همدردی و سرنوشت مشترکی که با گروه دیگر تبعیدی یعنی بهائیان داشتند گرم‌تر و صمیمانه‌تر بود. حقی افندی در توصیف جامعه بهائی، آنها را روشنفکرانی با عقایدی عالم‌بین و جهانگرا توصیف می‌کند که فرزندان‌شان باید زبان‌های خارجی بیاموزند و خودشان به روزنامه‌هایی که از خارج می‌آید علاقه فراوانی نشان می‌دهند^{۴۹}.

پس از آنکه مدحت پاشا، از دولتمردان اصلاح‌طلب و یکی از حامیان ترکان جوان، به حکومت سوریه منصوب شد (۸۰-۱۸۷۸) از حضرت عبدالبهاء دعوت کرد که به بیروت تشریف ببرند و با او ملاقات بفرمایند. در سفر دوم بیروت، حضرت عبدالبهاء آشنائی نزدیکی با شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹) حاصل فرمودند که بعدها از رهبران اصلاحات در مصر شد. نویسنده‌ای به نام رشید رضا که خاطرات خود را از ملاقات‌هایش با عبده منتشر کرده از احترام فراوان عبده برای حضرت عبدالبهاء و تعالیم بهائی یاد می‌کند. جالب اینجا است که عبده هنگام اقامت خود در بیروت در باره وحدت ادیان اسلام، مسیحی، یهودی که از اصول برجسته دیانت بهائی است

سخن گفته است. ۵۰. این تماس‌ها با روشنفکران ترکیه ادامه داشت بطوری که عبدالله جواد یکی از پنج بنیانگذار نهضت ترکان جوان بخاطر ایمان آوردنش به دیانت بهائی در سال ۱۹۲۰ به اتهام ارتداد محاکمه شد. ۵۱.

ارتباط روشنفکران ایرانی نیز با دیانت بهائی قابل توجه است. سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) از همان دوران بغداد با احباء در تماس بوده است. ۵۲. همانطور که در بالا گفته شد وی با کمک برخی دیگر از همفکران خود در مصر روزنامه‌ای تحت عنوان «مصر» منتشر می‌ساخت. حضرت عبدالبهاء طی نامه‌ای به او در مورد مقاله‌ای که در آن روزنامه چاپ کرده چنین مرقوم فرموده‌اند: «مقاله عالی شما را که در روزنامه مصر چاپ شده بود و در آن مندرجات برخی روزنامه‌های انگلیس را رد کرده بودید خواندم. پاسخ‌های شما را که با فصاحت و شیوایی بر اساس استدلالی محکم بود مطابق حقیقت و راستی یافتم. اخیراً رساله‌ای که مدحت پاشا نگاشته و در واقع تأیید نظریات درست و عالی شما است به دستم رسید که آن را همراه این نامه برای شما می‌فرستم.» ۵۳. این نامه حضرت عبدالبهاء نمودار وسعت آگاهی ایشان بر جریانات روشنفکری آن زمان در آن ناحیه و عدم رضایتشان از دخالت امپریالیسم غربی در امور این ممالک، و کوشش ایشان در ایجاد ارتباط و تماس بین روشنفکرانی که عقاید اصلاح‌طلبانه دارند می‌باشد. ۵۴. بر اثر نفوذ سید جمال‌الدین بود که روزنامه نویسنده لبنانی ادیب اسحق، دیانت بایی را نمونه‌ای از تلاش برای آزادی و همپای انقلاب فرانسه و سوسیالیسم اروپائی بشمار آورد. ۵۵. سید جمال‌الدین روزنامه خود به نام «عروة الوثقی» را که در سال‌های ۱۸۸۰ به بعد در پاریس چاپ می‌شد به عکا می‌فرستاد. اطلاعات او از دیانت بهائی موجب شد که در انسیکلوپدی عربی بطرس البستانی مقاله‌ای راجع به امر بنویسد. ۵۶. با این همه تمایلات او به ضدیت با دیانت بهائی گرائید زیرا آن را خطری برای انشقاق در عالم اسلام که وی در پی وحدتش بود احساس می‌کرد. ۵۷. حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا به او و روزنامه و نظریات منفی‌اش در باره امر اشاره فرموده‌اند. ۵۸.

از رابطه میرزا ملکم خان با دیانت بهائی اسناد و مدارک کافی در دست داریم. ملکم خان در سال ۱۸۶۱ از خشم ناصرالدین شاه به بغداد گریخت و در آنجا چون از قتل خود به دست عمال ایران بیم داشت به حضرت بهاء‌الله پناه برد و ایشان به او توصیه فرمودند به سرایه برود. ۵۹. تماس ملکم با احباء از بغداد شروع نشد بلکه از ایران آغاز شده بود و پس از ورود حضرت بهاء‌الله به استانبول در آنجا نیز ادامه یافت. وی اطلاعات کافی در مورد تعالیم بهائی داشت بطوری که ارنست رنان نویسنده و فیلسوف فرانسوی در سفر خود به استانبول در سال ۱۸۶۶ از ملکم خواست با اطلاعات وسیعی که دارد شرحی در باره این دیانت برای آگاهی غربیان بنویسد. ۶۰.

سومین شخصیت مهم در تاریخ اصلاحات سیاسی ایران در زمان قاجار میرزا حسین خان مشیرالدوله است (۸۱-۱۸۲۷) که سفیر ایران در دربار عثمانی بود و در تمام مراحل سرگونی حضرت بهاء‌الله از بغداد به استانبول و ادرنه و سرانجام عکا فعالانه دست داشت و آنچه از دستش بر می‌آمد از مخالفت با دیانت بهائی کوتاهی نکرد، بطوری که در سوره ملوک حضرت بهاء‌الله وی را مورد عتاب قرار داده‌اند. ۶۱. اما بعدها به علی به امر نظر مثبت پیدا کرد. یکی اینکه جاسوسان

سفارت که همه جا دست داشتند مرتب او را در جریان وقایع و اخبار مربوط به حضرت بهاء‌الله قرار داده و الواح نازله را به نظر او می‌رسانده‌اند و او به تدریج از مرام و مقصد بهائیان آگاه شد. از جمله شیخ سلمان قاصد حضرت بهاء‌الله که مرتب به همین منظور بین ایران و عثمانی سفر می‌کرد، در یکی از سفرها که حامل سیصد نامه از بهائیان بود در خاک عثمانی دستگیر و طبعاً به سفارت ایران تحویل داده شد. مشیرالدوله با ملاحظه، یکایک نامه‌ها به سیاسی نبودن دیانت بهائی و میزان احترام و عبودیت احباء ایران به حضرت بهاء‌الله واقف شد و شیخ سلمان را آزاد کرد که با نامه‌ها به عکا برود. سوای آن به مأموران ایران در بیروت و سایر نقاط سفارش کرد که او را آزار نرسانند. بعد از صدارت نیز در مجلسی علناً از علو مقام مبارک و اینکه چطور بر خلاف همه ایرانیان در عثمانی، که باعث آبروریزی بوده‌اند، حضرت بهاء‌الله موجبات عزت و بزرگواری ایران و ایرانیان را فراهم فرموده‌اند، سخن گفته است.^{۶۲} در لوح ابن ذئب حضرت بهاء‌الله در حق او به لطف سخن گفته‌اند و شهادت داده‌اند که در خدمت دولت امین بود و خیانت در عرصه‌اش راهی نداشت.^{۶۳} همچنین بنا به روایت جناب سمندر او را «اعقل از سایرین» نامیده‌اند.^{۶۴}

بدین ترتیب می‌بینیم که حضرت بهاء‌الله از همان آغاز بطور فعال و با نگرانی و سرعتی که حالت پیشبینی خطری بزرگ را دربر داشت به راهنمایی ملوک و سلاطین و رؤسای جمهور و رهبران ملل پرداختند و آنان را به صلح اعظم و تقلیل سلاح و رعایت حال فقرا یعنی ایجاد رفاه اجتماعی و تعلیم و تربیت عمومی و غیره راهنمایی فرمودند و شاید همین افکار بود که در نوشته‌ها و آثار روشنفکران و اصلاح‌طلبان آن عصر اثر گذارد.

افسوس که ما تاریخ اجتماعی جامعه خود را از آن زمان‌ها در دست نداریم تا اولاً موج‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبی را در خود جامعه بهائی در قرن نوزده و اوائل قرن بیست بررسی کنیم و ثانیاً موقعیت و کیفیت دیانت بهائی را از لحاظ تعداد افراد و از لحاظ نفوذ در جامعه ایران در آن زمان مورد مطالعه قرار دهیم.^{۶۵} اغلب خاطراتی که از بزرگان و قدماء بهائیان به چاپ رسیده شرح شهادت‌ها و فداکاری‌ها است و کمتر کسی به مسائلی از این قبیل که از اهمیت فراوان برخوردار است توجه نموده است. اینک اگر بخواهیم تصویری از چنین حال و هوایی در آن عصر بدست آوریم باید آن را ذره ذره در بین آثار و نوشته‌های مستشرقین یا سیاحان و یا برخی از آثار جنابان فاضل مازندرانی و حسن بالیوزی جستجو نمائیم. تردیدی نیست که جنبه‌های اصلاح‌طلبانه و روشنفکری در دیانت بهائی که از الواح و آیات الهی سرچشمه می‌گیرد موجب جلب بسیاری از روشنفکران ایران به این دیانت شده است. در آن زمان هزاران نفر که تشنه اصلاحات در شئون مختلف کشور و رهائی ایران و جامعه ایرانی از بندهای قرون وسطائی بودند مرجع و پناه دیگری جز دیانت بهائی نمی‌شناختند. از قضا بزرگترین تعداد بهائیان را نیز باید از همین زمان تا ربع اول قرن بیستم یعنی قبل از آغاز اصلاحات کشوری رضا شاه جستجو کرد. ادوارد براون در کتاب خود به نام «یک سال در میان ایرانیان» که در سال ۱۸۸۰ نگاشته پس از شرح ملاقات با بهائیان (یا بابیان) کرمان اعم از شاهزاده یا درویش یا افراد عادی، در میان آنان کسانی یافته است که در زبان دین نیاز خود را برای تغییرات و اصلاح بیان می‌دارند، دین را برای تجسّسات و

کاوش‌های روشنفکری و عقلانی ضروری می‌دانند و آن را برای پابندی‌های اخلاقی و حتی تفریحات و سرگرمی‌های اجتماعی ضروری می‌شمارند.^{۶۶} در اثر دیگری براون پیروان دیانت بابی (بهائی) را سه گروه می‌داند: یکی مؤمنین باوفا که عمیقاً معتقدند حضرت باب ظهور قائم موعود هستند، دوم اصلاح‌طلبان پیشرو و سوم درویشان که این دیانت را یک نوع عرفان سازمان یافته می‌دانند که قادر است نیروی ایزدی را در شخص زنده کند.^{۶۷} سیدنی چرچیل عضو هیأت نمایندگی انگلیس در ایران در سال ۱۸۸۰ ضمن نگارش شرحی از استعداد ایرانیان، از این مسأله نام می‌برد که آنان خود را با هر مرام جدید وفق می‌دهند، به شرط آنکه از اساس اصلی آن آزادی افکار و بیان عقاید باشد و نیز بتواند با دیکتاتوری و اثرات شوم آن بجنگد. بعد این سؤال را مطرح می‌کند: «واقعاً اعتقادات اصلی بیشتر کسانی که خود را بهائی می‌نامند چیست؟ آیا به خود مانند پیروان یک دین نو می‌نگرند و یا اعضای یک جامعه جدید که در صدد ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی است؟»^{۶۸}

باید توجه داشت که تعداد بهائیان به این جامعه یک نیروی فوق العاده می‌بخشیده است. لرد کرزن در کتابی که در سال ۱۸۹۲ منتشر ساخته تعداد بهائیان ایران را «حداًقل نیم میلیون و احتمالاً یک میلیون نفر» تخمین می‌زند.^{۶۹} این حدس ممکن است بیش از تعداد واقعی بهائیان ایران در آن زمان باشد ولی بهر حال در فقدان هر نوع آمار دیگری نمودار وسعت جامعه می‌باشد. ادوارد براون در مقدمه‌ای که به کتاب فلپس تحت عنوان «زندگانی و تعالیم عباس افندی» نگاشته می‌نویسد که: «در سال ۱۹۰۳ تصور عمومی محافل دیپلماتیک و نیز گروه بهائیان قاهره این بود که احتمالاً دیانت بهائی بزودی در ایران دین غالب خواهد شد.»^{۷۰}

ادوارد براون در اثر دیگری می‌نویسد: «اینکه بهائیان یک نیروی سیاسی را در ایران تشکیل می‌دادند برای من که در سال ۱۸۸۸-۱۸۸۷ در آنجا بودم مطلبی بدیهی بود. تعداد آنان قابل ملاحظه بود... هوش و وضع اجتماعی آنان بالاتر از متوسط قرار داشت، تعداد آنها مخصوصاً در خدمات پست و تلگراف نمایان بود، دارای دیسیپلین خوب بودند و آمادگی داشتند که هر نوع احترام و بندگی را تقدیم رهبران روحانی خود نمایند...»^{۷۱}

حال که به نیرو و تعداد بهائیان در آن هنگام پی بردیم بد نیست باز با یاری گرفتن از آثاری که اینجا و آنجا بدست می‌آوریم به نقطه نظرهای افراد جامعه در امور و آرزوهای ایشان در ایجاد اصلاحات و رفم در ایران نیز نظری بیندازیم.

در داستان کوتاهی که نویسنده ارمنی آترپیت از شرح شهادت شخصی به نام ابراهیم در تبریز نگاشته جنبه‌هایی از این تفکر اصلاح‌طلبانه و معترض بر رژیم فاسد مستبد را می‌بینیم. این داستان چه واقعی باشد و چه تخیلی مهم نیست. آنچه مهم است برداشت و آگاهی این نویسنده از دیانت بهائی بر اساس مشاهدات و مراداتش با بهائیان تبریز بوده است. او در این داستان بر خلاف نویسندگان غربی ابتدای قرن بیستم کاملاً بین بابی و بهائی تفاوت می‌گذارد. داستانی که آترپیت نگاشته در بحبوحه انقلاب مشروطیت رخ می‌دهد. ابراهیم بهائی را برای محاکمه پیش مجتهد تبریز می‌آورند و سرانجام او را شهید می‌کنند. اتهامات مجتهد بر ضد ابراهیم ارتباطی به

عقاید دینی او ندارد بلکه شوراندن مردم بر ضد مجتهد است و اینکه او گفته دهکده‌های مجتهد مال بیت المال است و مجتهد با تاراج اموال رعیت کیسه خود را پر می‌کند و به دولت نم‌پس نمی‌دهد، و اینکه دهخداها املاک عمومی را متصرف شده‌اند و حق رنجبر را ضایع کرده‌اند، و امثال تو بابی نه به شاه احترام می‌گذارند و نه به چند تا مجتهد.^{۷۲}

خانم مرضیه گیل در شرح حال پدر خود علی قلی خان نبیل‌الدوله که در سال‌های پس از مشروطه دوران نوجوانی خود را می‌گذرانده، حالات او را از مشاهده اوضاع فاسد اجتماعی ایران، فساد آخوندها و درباریان، نفوذ دو دولت استعماری روس و انگلیس بر رجال و آخوندها و غیره، شرح داده و از جلسات شبانه‌های صحبت می‌کند که با شرکت ده پانزده جوان پر شور بهائی در مغازه بزآزی جناب عزیزالله ورقا پس از تعطیل مغازه تشکیل می‌شده است. در آن جلسات جوان‌ها سخنرانی‌هایی در باره مفاسد اجتماعی ایران و راه نجات کشور ایراد می‌کرده‌اند. یکی از نطق‌های علی قلی خان که آن موقع در آغاز جوانی بوده با این جمله آغاز می‌شده است: «امروز بزرگترین روزها و ایام است، روزی است که دیانت حضرت بهاء‌الله، دین شما، یگانه داروی شفابخشی است که دست قدرت الهی برای تسکین دردهای ملت‌ها به بشر عرضه فرموده است. چه فایده در کشوری دنبال مسائل مادی بروید که اسماً مال شماس است اما شما تمام عمر را زیر یوغ ارباب‌های استعمارگر خارجی بسر می‌برید؟» در همان شب است که تصمیم می‌گیرند جملگی علیرغم برف و بوران شدید به سوی ارض مقصود روان شوند و در اجرای فرامین حضرت عبدالبهاء برای اصلاح ایران و عالم قیام نمایند.^{۷۳} بدین ترتیب می‌بینیم محور تفکر بهائیان در تمام مواردی که ذکر شد یک اندیشه، اجتماعی و اصلاح جوست که دیانت خود را تنها علاج برای دردهای اجتماعی می‌دانسته‌اند. اگرچه آمار و اطلاعات دقیق علمی از بافت اجتماعی دیانت بهائی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم ایران در دست نداریم ولی ملاحظه تحصیلات و مشاغل و گروه‌های طبقاتی افراد بهائی، حتی در دوران حاضر نمودار این نکته است که اکثریت افراد این جامعه را روشنفکران ایران تشکیل می‌دهند. اصطلاحات قدیمی رایج در افواه مثل: درس نخون بابی می‌شی، و یا هر کس عینکی است بهائی است نشان می‌دهد که غیر بهائیان نیز این گروه را مردمی تحصیل کرده و روشنفکر می‌دانسته‌اند.

تحوّل تدریجی و همراه با مسالمتی که در آثار حضرت بهاء‌الله در زمینه تحقق حکومت نمایندگان مردم بر مردم دیده می‌شود دهها هزار افراد بهائی را که دور از رهبران خود در ایران بسر می‌بردند به تفکر و اندیشه در باره نحوه حصول چنین حکومتی واداشت. برخی از بهائیان که از حکومت مستبدّه قاجار ناراضی بودند موضعی نزدیک به اردوی مبارزاتی مشروطه‌طلبان انتخاب کردند و گروهی دیگر از بیم آنکه نتایج چنین روشی، یعنی دخالت در سیاست روز، به اتهامات بی‌دینی آنان گرفتاری تازه‌ای اضافه کند مصلحت را در بی‌طرفی سیاسی تشخیص دادند.^{۷۴} گروهی نیز به امید آنکه بتوانند دستگاه را از داخل اصلاح نمایند با نزدیک ماندن به حکومت به زعم خویش کوشش در بهبود امور داشتند. برای مثال نمونه‌ای از هر یک از این سه گروه را ذکر می‌کنیم.

نمونه افرادی که با الهام از آثار حضرت بهاء‌الله و تعبیر خود روشی قاطع‌تر و انقلابی‌تر در پیش گرفته‌اند ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس (تقریباً ۱۹۱۸-۱۸۴۸) است. شیخ‌الرئیس نوه فتح‌علی شاه قاجار بود. پدرش حکومت بروجرد را داشت و او ابتدا از طریق مادرش بایی شد. پس از مرگ پدر در سال ۱۸۶۳ خانواده او به مشهد رفت و شیخ‌الرئیس در حوزه علمیه مشهد و سپس سامره تحصیل کرد. پس از بازگشت از سامره به تدریس در حوزه پرداخت و بطور محرمانه بهائی شد.^{۷۵} وی بیشتر سال‌های عمر خود را در سفر و گاهی در زندان گذراند و سرانجام در استانبول پناهندگی سیاسی گرفت. در سال ۱۸۹۲ به تشویق سلطان عبدالحمید، همراه با یازده ایرانی دیگر از جمله سید جمال‌الدین افغانی، میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی دو تن ازلی انقلابی، و جمعی دیگر، گروه طرفدار پان‌اسلامیسم را ایجاد کرد. این گروه نامه‌هایی به علماء شیعه، عراق و ایران نگاشت و آنان را تشویق به پیوستن به این نهضت یعنی اتحاد اسلام برای تقویت سلطان عبدالحمید علیه اروپا نمودند.^{۷۶} وی همچنین رساله‌ای تحت عنوان «اتحاد اسلامی» منتشر ساخت.^{۷۷} باید در پراکنش گفته شود که همفکری و پشتیبانی از فکر وحدت اسلامی بر اساس تفکر بهائی کاملاً منطقی است. باز بودن افکار بهائی به پذیرفتن برخی نوآوری‌های غرب بخاطر تقویت کشورهای آسیائی است نه آنکه این کشورها زیر سلطه غربی‌ها درآیند.^{۷۸} شیخ‌الرئیس با ملکم خان وارد مکاتبه شد و انجمنی بر سبک انجمن‌های مخفی فراماسونری به نام انجمن انسانیت بوجود آورد.^{۷۹} در این موقع دولت عثمانی اجازه اقامت او را در آن کشور لغو کرد. شیخ‌الرئیس به ارض اقدس سفر نمود و به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شد و از آنجا به هندوستان رفت. نامبرده بخاطر نقش مؤثری که در انقلاب مشروطیت ایران داشت توسط محمد علی شاه به زندان انداخته شد. (۱۹۱۱-۱۹۰۵)

از نمونه بهائیان محافظه‌کار می‌توان تجار بهائی بمبئی را که بیشتر از خانواده افغان شیراز بوده‌اند نام برد. در تقاضانامه‌ای که این تجار در ماه فوریه ۱۸۹۲ به شاه می‌نویسند از چند تن از بهائیان که به اتهام شورش به زندان افتاده‌اند دفاع نموده و می‌نویسند اینها اصلاً اهل آشوب و انقلاب نیستند و اشاره به سید جمال‌الدین افغانی و پیروان او می‌کنند که آنها اصل و ریشه پراکندن نارضایتی و شورش بر علیه شاه می‌باشند.^{۸۰}

نگاهی دقیق‌تر به این نامه نشان می‌دهد که تقاضانامه بهائیان آنقدرها که ظاهراً به نظر می‌رسد نمودار حالت محافظه‌کاری بهائیان در آن ایام نیست. نخست آنکه جمعی بهائی به اتهام ایجاد شورش و بلوا بر علیه حکومت دستگیر شده‌اند که ممکن است تا حدی درست باشد، دوم اینکه نامه را همان بهائیان می‌نویسند که در بمبئی مشغول طبع و نشر کتاب‌هایی مثل کتاب مستطاب اقدس و رساله مدنیّه هستند. یعنی آثاری که صریحاً حکومت مردم بر مردم و پایان دیکتاتوری پادشاهان قاجار را خواستار است، و دولت بخوبی از اهداف و نیات بهائیان آگاه بوده است. شاید هدف بهائیان بمبئی از نگارش این نامه آن بوده که خواسته‌اند که فرق بین خودشان و ازلی‌های بایی را مشخص‌تر سازند.^{۸۱} یعنی تفاوت بین یک مخالف صلحجو که شدیداً معتقد به اصلاحات عمقی و اساسی در همه شئون اما بدون خونریزی و انقلاب و آشوب است، و گروهی

دیگر، مشروطه‌طلبان، که خواستار انقلاب و عزل شاه و توسل به چنین وسائلی بودند. از نمونه بهائیان که در دربار مظفرالدین شاه و محمد علی شاه دارای مقامات عمده بودند می‌توان شاهزاده محمد حسین میرزا مؤیدالسلطنه (مؤیدالدوله سابق) را نام برد. بر طبق شرحی که جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحق آورده: «پیوسته مأموریت دولتی یافته سالها به حکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در ایام سلطنت محمد علی شاه... ریاست شورای سلطنت بدو تفویض گردید...» سپس شرح می‌دهد که چگونه ایشان بعداً در عراق معتکف شد و از طریق شام به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید و در بازگشت کتابی در اثبات امر ابهی جمع و تألیف نمود و عاقبت در ایام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۳۹ (۲۱-۱۹۲۰) در ناصریه درگذشت.^{۸۲} جناب فاضل همچنین از میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی (محب السلطان) منشی محفل روحانی طهران نام می‌برد که مدیر و مصحح مطبعه، شاهی بود که توسط مظفرالدین شاه تأسیس شد و بعدها به مدت چهار سال ریاست محکمه، اداری را داشت تا آنکه در سال ۱۳۳۱ بخاطر اقدامات جمعی از ملاها و دشمنانش منفصل گشت. وی همان کسی است که الواح مبارکه را با طبع عکسی روی کاغذهای آبی رنگ منتشر می‌ساخت و بعد از انفصال نیز در اوائل دوران رضا شاه اقدام به تأسیس مطبعه، مدرن‌تری برای تکثیر و انتشار آثار مبارکه کرد.^{۸۳}

مشهور بودن بهائیان به جانبداری از حکومت مشروطه و قانون و تشکیل مجلس منتخب نمایندگان مردم، به بهترین وجه در نطقها و خطابات و رساله‌هایی که شیخ فضل الله نوری دشمن شماره یک مشروطیت ایراد کرد و یا می‌نگاشت هویدا است. مطالعه، محتوای سخنان او در مخالفت با مشروطیت نمایانگر نگرانی و تشویش او از نفوذ بهائیان است و لاغیر. در یک جا می‌گوید: «... و عمده این بازی مشروطه از طایفه، ضالّه شد محض فرار از احکام اربعه، مسلمّه در حق مرتدین از اسلام...»^{۸۴} در جای دیگر هدفش را از مجاهداتی که بر ضد مشروطیت در پیش گرفته اینطور بیان می‌دارد: «... مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی (ص) و مشروطیتی که خواسته شده است باید در امور دولت باشد نه در امور دینی، دین مشروطیت بردار نیست، و همینطور غرض رفع ید این فرقه، جدیده، ضالّه، مضلّه است که به عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند...»^{۸۵} و در اعلامیه‌ای که هنگام تحصن در حضرت عبدالعظیم انتشار داده (به تاریخ دوشنبه هیجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵) اینطور می‌نویسد: «... در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند... سالهاست که دو دسته، اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند. یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه، طبیعیّه. این دو فرقه لفظاً مختلف و قلباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است: یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت. این اوقات این دو فرقه از سوء القضاء هر دو در جهات مختلف مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده‌اند و جدّاً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند...»^{۸۶}

شاید به همین دلایل و بخاطر حفظ مشروطیت ایران از حملات مرتجعینی مثل شیخ فضل الله و یکی هم بخاطر حفظ وحدت جامعه، بهائی بود که حضرت عبدالبهاء از سال ۱۹۰۷ به بعد در طی الواح خود احباء را از دخالت در امور سیاسی و این گونه فعالیتها منع فرمودند. به همین دلیل همانطور که در بالا گفته شد امروزه در بررسی علل و سوابق مشروطیت، هیچ يك از مورخین نامی از دیانت بهائی به میان نمی آورند و عجب آنکه برخی از آنان امروزه جامعه، بهائی را بخاطر عدم شرکت در جنبش مشروطیت مورد ایراد قرار می دهند.

عدم شرکت بهائیان در انقلاب مشروطه و دلایل آن از موضوع بحث این مقاله خارج است و باید جداگانه به آن پرداخته شود.

در پایان باید گفته شود که جامعه، بهائی در بیداری هموطنان خود و آشنا ساختن ایشان با اصول و تعالیم نو در همه طبقات بیش از هر نهضت دیگری در ایران مؤثر بوده، چه در بین آنها که با ایمان خود و عمل به تعالیم بهائی زندگی اجتماعی تازه ای یافته اند و چه غیربهائینی که به نحوی با این تعالیم آشنا شده اند. در اواخر قرن نوزدهم که دایره نشر روزنامهها بسیار کم و محدود بود و کمتر کسی با افکار رهبران تجدّد و پیشرفت ایران مثل ملکم خان، مشیرالدوله، آخوندزاده و سایرین آشنائی داشت، در شبکه وسیعی که از صدها هزار نفر متجاوز بود و مشتمل بر هنرمندان، تجار، نویسندگان، شاعران، کشاورزان، کارمندان دولت و غیره اعم از زن یا مرد می شد جامعه، بهائی در سراسر ایران به الواح و آیات مقدسه که توسط پیکهای مخصوص از ارض اقدس می رسید دسترسی پیدا می کرد، آن را به سرعت رونویسی می نمود، به دست احباء شهرها و دهات دور و نزدیک می رساند، در محافل و مجالس تلاوت می کرد و به مرحله اجرا می گذارد. از جمله تشکیل بیوت عدل که بلافاصله پس از وصول کتاب مستطاب اقدس برخی از احباء به ابتکار خود به تأسیس آن اقدام نمودند. در واقع محققین آینده که بخواهند به شکل گیری عقاید اجتماعی ایران در قرن نوزدهم دست بیابند باید با کنار گذاردن تعصب به این مطلب مهم رو بیاورند و پاسخ برخی از سؤالات خود را در آنجا بیابند.

یادداشت‌ها

۱- از جمله رجوع کنید به:

MS. Ivanov, *Babidski Vostanii i Irane (1848- 1852)*, Moscow 1939; N. Keddie, "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," *Comparative Studies in Society and History*, 4 (1962); F. Kazemi, "Some Preliminary Observations on the Early Development of Babism," *Muslim World*, 63 (1973).

مفصل‌ترین شرح را در مورد دیانت بابی خانم منگل بیات در کتاب زیر آورده است:
Bayat, Mangol, *Mysticism and Dissent, Socioreligious Thought in Qājār Iran*,
Syracus University Press 1982, Chapter 4.

اما اشتباه او در نتیجه گیری از یک نقل قول جالب است. در ص ۹۹ وقتی از مجلس ولیعهد (بعدها ناصرالدین شاه) و روایات موافق و مخالف درباره نتیجه آن مجلس که حضرت باب را محاکمه می کردند سخن می گوید ضمن بیان این مطلب که هزاران نفر در شهر ایستاده و با هیجان منتظر نتیجه مجلس بودند که حضرت باب پیروزمندانه بیرون آمده و همه به او بگروند، و با نقل قول از مدرسی چهاردهمی که در آن هنگام «حالت عجیبی بر شهر چیره شده بود» ادامه می دهد: اما وقتی باب سرانجام با حالت ظاهراً شکست خورده از مجلس خارج شد آنطور که حتی بالیوزی اقرار کرده «بسیاری از مؤمنین ایمان خود را از دست دادند» (ص ۹۸ کتاب بالا)، نقل قول از بالیوزی نویسنده بهائی درست است اما جایش اینجا نیست. بالیوزی در کتاب خود ضمن شرح همین ماجرا می نویسد: پس از واقعه چوب خوردن حضرت باب وقتی خبر آن به ارومیه رسید بسیاری که به ایشان ایمان آورده بودند بخاطر این تحقیر که متوجه ایشان شده بود از ایمان خود برگشتند. (ص ۱۴۵)

تفاوت در آنست که کتاب بیات به خواننده القاء می کند بیان مخالفان حضرت باب در اینکه ادعای خود را در مجلس ولیعهد انکار کردند درست است زیرا در همان روز و همان لحظه گروهی از پیروان که بیرون مجلس منتظر بودند از ایشان برگشتند. حال آنکه کتاب بالیوزی از مردمی در ارومیه، آن هم بعد از خبر چوب خوردن حضرت باب سخن می گوید، که طبعاً، با انتظاری که مؤمنین از قدرت قائم داشته اند که نمی بایست تحت چنین تحقیری قرار گیرد منطبق است و ارتباطی با انکار ادعای حضرت باب از طرف خود ایشان ندارد. در کتاب بالیوزی همان صفحه ترجمه نامه ای بخط ناصرالدین شاه که سال ها بعد نوشته و در آن اذعان کرده که در مجلس مذکور حضرت باب بر سر ادعای خود ایستادند آمده است. نگاه کنید به:

Balyuzi, H.M. *The Báb*, George Ronald 1973.

۲ - کتاب قرن بدیع، ترجمه فارسی *God Passes By* ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ص ۱۴۵.

۳ - نگاه کنید به:

M. Momen, "The Social Basis of the Babi Uprising in Iran (1848-53): A Preliminary Analysis", *International Journal of Middle East Studies*, 15 (1983), 157-183.

۴ - ماخذ بالا، ص ۱۵۹.

۵ - در مورد وضع ایران در دوران حاج میرزا آقاسی از جمله رجوع شود به «رساله دستورالاعقاب» بقلم آقای مهدی نواب طهرانی معاصر و معاشر حاج میرزا آقاسی که پدر آقا ابراهیم نواب بدایع نگار و از فضلاء دوران خود بود. بخشی از این رساله که نسخه اصلش در ۲۱۲ صفحه در کتابخانه دانشکده حقوق ایران است در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» تألیف خان ملک ساسانی (انتشارات بایک، طهران ۱۳۴۶) جلد دوم ص ۷۰ تا ۱۱۰ نقل شده است. برای آگاهی از منابع خارجی که روایت دیپلمات ها و مورخین را در بر دارد نگاه کنید به ذیل «آقاسی» در دائرة المعارف ایرانی: *Āqāsī, Encyclopaedia Iranica*. برای آگاهی از جنگ های ایران و روس و متن عهدنامه های تحمیلی متبادله رجوع شود به: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تألیف سعید نفیسی، جلد اول و دوم، طهران ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴.

۶ - از جمله در کتاب چهار شان، باب هفدهم از واحد دهم، بیانی می فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: در این عالم هر چیزی باید با وسایل و اسباب خودش ایجاد گردد. مانند اینکه اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفر و غالب شده اند شما نیز پیروی از آنان کنید و در امور خود با وسائل و اسباب از جمله با دست یافتن به صنعت و فن به پیروزی رسیده منتظر امور غیبی موهوم نباشید.

۷ - مجموعه ای از الواح جمال اقدس ایهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، کلمات فردوسی، لجنه نشر آثار امری، لانگنهان، ۱۳۷ بدیع، ۱۹۸۰ میلادی، ص ۴۱.

8 - Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal, The Making of the Babi Movement in Iran, 1844 - 1850*, London 1989, pp. 405-9.

9 - *Selections from the Writings of the Báb*, Haifa, Bahá'í World Centre, 1976, pp. 18-23.

۱۰ - مجموعه مباحث در اولین مجمع تحقیق درباره حضرت ربّ اعلی، «شرح حال جناب ملا صادق مقدّس خراسانی»، مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع، ص ۱۷۶.

۱۱ - همانجا

12 - Fathi, A, "Preachers as substitutes for Mass Media: The Case of Iran 1905- 1909", *Towards Modern Iran*, edited by Elie Kedourie and Sylvia Haim, Grank Cass, 1908.

۱۳ - حسن جوادی و دیگران، رویارویی زن و مرد در عصر قاجار، دو رساله تادیب نسون و معایب

الرجال، سن خوزه، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران، ۱۹۹۲، در اینجا نقل از سیروس میر، تسیم شمال و مساله زن در نهضت مشروطه"، مجله ایران نامه، سال ۱۱ شماره ۳، ص ۴۲۹

۱۴ - همانجا.

۱۵ - بیان فارسی، واحد شش، باب ۰۹.

۱۶ - برای آگاهی بیشتر از مقام زن در آثار حضرت باب رجوع کنید به مقاله خانم دکتر مهری افغان در

همین مجلد.

17 - M. Momen, *Bābī and Bahā'ī Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts* Oxford 1981, p. 11.

۱۸ - تاریخ نبیل زرنندی، طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۳ بدیع، ص ۴-۰۵۷۱.

۱۹ - جمشید بهنام، "منزلگاهی در راه تجدّد ایران: اسلامبول"، ایران نامه، سال یازدهم شماره ۲، بهار

۱۳۷۲، صص ۲۸۳-۲۷۱.

20 - Peter Smith, "A Note on Bābī and Bahā'ī Numbers in Iran," *Iranian Studies*, 15 (1984), 295-301.

21 - Bruce in a letter to Church Mission Society, 19 Nov. 1867. In: Momen, *Bābī and Bahā'ī Religions*, p. 244.

۲۲ - الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (آثار قلم اعلی)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴

بدیع، ص ۳۶.

23 - Cole, Juan R. I. "Iranian Millenarianism and Democratic Thought in the 19th Century," *International Journal of Middle East Studies*, 24 (1992), p. 6.

۲۴ - الواح نازله ۰۰۰ صص ۲۳۳.

۲۵ - کتاب قرن بدیع، ص ۴۲۰.

۲۶ - الواح نازله ۰۰۰ صص ۴۱-۱۳۱.

۲۷ - مجموعه ای از ۰۰۰ ص ۱۵.

28 - Cole, *ibid.* p. 13.

۲۹ - کتاب مستطاب اقدس، چاپ بمبئی، ص ۰۹۸.

30 - Nikki R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran, The Tobacco Protest of 1891-1892*, London 1966.

۳۱ - مجموعه ای از ۰۰۰ لوح دنیا، صص ۵۶-۴۶.

32 - Nikki R. Keddie, *ibid.* p. 152.

33 - Cole, *ibid.* p. 19.

۳۴ - قانون، چاپ لندن، شماره ۳۵، در اینجا نقل از Keddie, *Mirza Malkum Khan*, p. 237.

35 - Cole, *ibid.* p. 19

۳۶ - نخستین رساله را به نام «رساله غیبیه» ملکم خان خطاب به ناصرالدین شاه تقریباً در حدود سال ۱۸۶۰ بدون ذکر نام مؤلف منتشر ساخت.

۳۷ - برای آگاهی بیشتر از شرح احوال مشیرالدوله رجوع شود به: خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره

قاجار، صص ۱۲۵ - ۵۹ و نیز:

Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qājār*:

1858- 1896, P. 81.

۳۸ - برای آگاهی بیشتر از مندرجات و مفاهیم این رساله رجوع شود به: نادر سعیدی، رساله مدنیّه و

مسئله تجدد در خاور میانه، مؤسسه معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۳.

۳۹ - رساله مدنیّه، به همت شیخ فرج الله مریوانی، مطبعه علمیه کردستان، ۱۳۲۹ هجری.

۴۰ - برای اطلاع از گرایش ها و اعتقادات اسلامی این افراد می توان به مآخذ زیر مراجعه کرد:

در مورد ملکم خان: Hamid Algar, *Mirzā Malkum Khān*, Berkeley, 1973, pp. 9-15, and

89 - 90; Shaul Bakhash, *Iran* pp. 15-16; Mangol Bayat, *Mysticism*, pp. 149-152.

در مورد جمال الدین افغانی: Nikki Keddie, *Sayyid Jamāl al-Dīn "al-Afghānī"*, Berkeley;

1972, pp. 2, 17, 91; Elie Kedourie, *Afghani and Abduh*, London 1966, pp. 14-20;

Bayat, *Mysticism*, pp. 143-8.

۴۱ - رساله مدنیّه، صص ۱۴-۱۱.

۴۲ - رساله مدنیّه، صص ۴-۱۲۳.

43 - Moojan Momen, The Bahā'ī influence on the reform movements of the Islamic World in the 1860s and 1870s, *Journal of Bahā' i Studies*. p. 47.

44 - Cole, *ibid*. p. 7.

45 - Cole, *ibid*. p. 8.

46 - C. S. de Gobineau, ed, Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch Osten (1845 - 76), pp. 288-89; translated in Momen, *The Bābī and Bahā'ī Religions*, p. 186.

47- Ebüzzia, *Yeni Osmanlılar*, III: 64. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

48 - Süleyman Nazif, *Nasirü'd-Din Şah ve Babilar* (Istanbul, 1923), pp. 52-53. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

49 - Berketzadeh Hakki Efendi, *Yad-i mazi* (Istanbul, 1914), pp. 105-21. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

۵۰ - تاریخ الامام الشیخ محمد عبده، قاهره، ۱۹۳۱، جلد اول صص ۳۱ - ۹۳۰، در اینجا به نقل

از Momen, *The Bahā' i influence*, *ibid*. p. 50-51.

51 - Şükrü Hamioğlu, *Bir Siyaset Düşünür olarak Doktor Abdullah Cevdet ve Dönemi* (Istanbul, 1081). Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

52 - Keddie, *Afghani*, pp. 20 - 22.

۵۳ - ایرج افشار و اصغر مهدوی (گردآورنده)، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال

الدین مشهور به افغانی (طهران ۱۳۶۳)، سند ۶۲، ص ۱۳۳ در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 12.

54 - Cole, *ibid.* p. 12.

55 - Adib Ishāq, al-Durar, ed. Jirjīs Mikhā' il (Alexandria, 1886), pp. 55-57 (Misr, 1878). Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 12.

56 - Keddie, *ibid.* p. 20n.

57 - Momen, *The Bahá'í influence*, *ibid.* p. 49.

۵۸ - «... سیحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقرر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به اراده خود مستخر نمود ... و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به باریس توجه نمود و جریده ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عگا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده. باری این مظلوم درباره او صمت اختیار کرد. از حق می طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منور دارد.» لوح دنیا، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی ۰۰۰ ص ۵۴.

۵۹ - حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت، ترجمه مینو درخشان، لندن ۱۹۸۹، صص ۲۰۰ - ۱۰۹.

60 - Earnst Renan, *Oeuvree Completes* (ed. Paichari), Paris, n.d., Vol. 10, p. 45. Here quoted from: Momen, *The Bahá'í influence*, *ibid.* p. 50.

۶۱ - الواح نازله ۰۰۰ ص ۴۹.

۶۲ - بالیوزی، بهاء الله ۰۰۰ ص ۶۵-۶۲.

۶۳ - لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، ص ۵۱-۵۰.

۶۴ - کاظم سمندر، تاریخ سمندر، طهران ۱۳۵۲، ص ۱۹۹.

۶۵ - از معدود مطالعات در مورد تعداد بابیان و بهائیان مقاله تحقیقی پیتر اسمیت است که در بالا

(پاورقی ۲۰) بدان اشاره شد.

66 - E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, Cambridge 1927, pp. 476, 573.

67 - E. G. Browne, "The Bábís of Persia", *Journal of the Royal Asiatic Society* 21, (1889), pp. 504-5.

68 - Cited in E. G. Browne, *Materials for the Study of the Bábí Religion*, Cambridge 1918, p. 293.

69 - George Curzon, *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London 1892, vol. 1. p. 499. Here quoted from Smith, *ibid.* p. 296.

70 - E. G. Browne, Introduction to Myron Phelps, *The Life and Teachings of Abbas Effendi*, New York 1904, p. x. Here quoted from Smith, *ibid.* p. 296.

71 - E. G. Browne, *Materials*, p. xvi.

۷۲ - سرکیس مباحیان (آتریت)، پیروزی یک عقیده، ترجمه ادوارد میرزاخانیان (راهب)، مؤسسه معارف

بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۴، ص ۲۱.

73 - Marzieh Gail, *Summon up Remembrance*, George Ronald 1987, p. 89.

74 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۵ - عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، در نه جلد (طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۹۴۸ - ۱۹۷۳)، جلد هفتم، صص ۴۴۷ - ۴۱۹؛ ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، دو جلد (طهران، ۱۹۸۴ (۱۳۶۶))، جلد اول، صص ۵۹۱ - ۵۶۱ (عجب آنکه حرفی از بهائی بودن شیخ رئیس

بمیان نمی آورد)، در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

76 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۷ - شیخ رئیس، اتحاد اسلامی، طهران ۱۸۹۴، تجدید چاپ به اهتمام صادق سجّادی، طهران ۱۹۸۴،

در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

78 - Cole, *ibid.* p. 19.

79 - Shaykh al- Ra'īs/ Malkum Khan, 20 Safar 1312/23 August 1894, Supplement Persan, 1981, fol. 50, Bibliothèque Nationale, cited in Algar, *Mirza Malkum Khan*, pp. 225-26. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 19.

80 - First minister Amin al-Sultān's summary, reported in F.O. 539/56, Lascelles/Salisbury, no 124 (35).

16 Feb. 1892, and quoted in Keddie, *Religion and Rebellion*, p. 108. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 20.

81 - Cole, *ibid.* p. 20.

۸۲ - فاضل مازندرانی، ظهور الحقّ جلد هشتم، بخش اول، مؤسسه مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع، صص ۴۰۳-۴

۸۳ - همانجا صص ۸۳-۸۲

۸۴ - رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ۰۰۰ و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، جلد اول، گرد آورنده محمد ترکمان، طهران ۱۳۶۲، ص ۱۰۸

۸۵ - همانجا، ص ۲۵۱

۸۶ - همانجا، ص ۲۶۶